

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٤٣٠

١٤٣٠

آیینہ رشد • فصلنامہ مدیران
دفتر پنجاه و نهم • بہار ۱۳۹۶

صاحب امتیاز

ستاد احیای امر بہ معروف و نہی از منکر

مدیر مسئول

سید احمد زرگر

اعضای تحریر

جواد محدثی / محمود مہدی پور

محمود شریفی / عبدالرحیم اباذری / حسن ابراہیم زادہ

سیدمجید حسن زادہ / محمد باقر پورامینی

مدیر هنری

علیرضا قراگزلو

تماس با دفتر تحریر

قم، بلوار سمیہ، کوچہ ۱۲، پلاک ۳۵۵، پژوهشکدہ

امر بہ معروف و نہی از منکر

دورنگار

۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

صندوق پستی

۳۷۱۵۶/۸۷۸۷۸

تماس و توزیع

۰۲۵ ۳۷۸۳۰۶۳۵ / ۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

قیمت

۱۸۰۰ تومان

شمارگان

۷۰۰۰ نسخه

چاپ اول

بہار ۱۳۹۶

www.fmarooof.ir
E-mail: info@fmarooof.ir

۴ ○ کلام امیر / راز عزت

۶ ○ قانون را بپذیرید / رهنمودی از امام خمینی

۸ ○ نعمت مدیریت / رهنمودی از رهبر معظم انقلاب

۱۰ ○ منشور برادری / جواد محدثی

۱۴ ○ دو رنگی خودکار / حسن ابراهیم زاده

۱۸ ○ پرسیدم.. / ج. ابویاسر

۲۲ ○ سه سرمایه برای مدیران / محمود مهدی پور

۲۶ ○ بوی گناه / ج. سنابرق

۲۸ ○ در پی خشنودی خدا / محمود شریفی

۳۲ ○ هنر نظام اسلامی / مقام معظم رهبری

۳۶ ○ درنگ (۳) / ج. ذوالجلالی

۴۰ ○ اقتصاد مقاومتی در گلستان سعدی / ج. ابویاسر

۴۶ ○ مدیریت پیشگیرانه / جواد محدثی

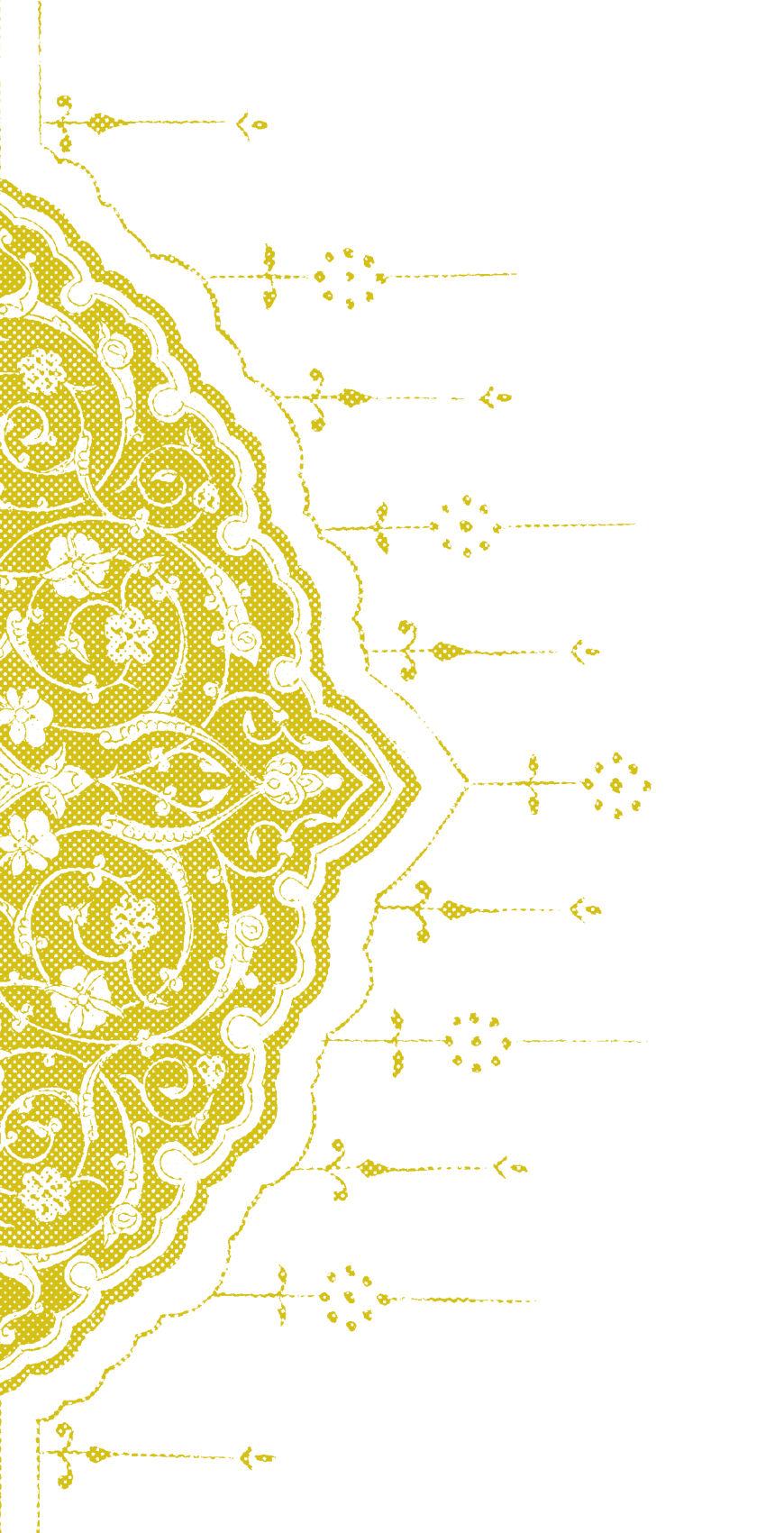
۵۴ ○ زشتی دروغ مدیران / سید مجید حسن زاده

۶۰ ○ نشانه های مدیران شایسته / عبدالرحیم اباذری

۶۴ ○ بریده ها

۷۲ ○ حکایت حکیمانه از یک حکیم / محمود اقدم

۷۸ ○ براده ها / سید حسن حسینی



راز عزت

امام هادی علیه السلام

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقَى، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَ
مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ، وَ
مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَبْتَغِ أَنْ يَحُلَّ بِهِ سَخَطُ
الْمَخْلُوقِينَ.

هر که از خدا پرهیزد از او پرهیزند (و حرمتش نگهدارند)
و هر که از خدا فرمان برد فرمانش ببرند و هر که از
آفریدگار فرمان برد از خشم آفریدگان پروا ندارد و هر
که آفریدگار را به خشم آرد باید یقین داند که به خشم
آفریدگان دچار می شود.

قانون را بپذیرید

رهنمودی از امام خمینی

اگر می‌خواهید که از صحنه بیرونتان نکنند، بپذیرید قانون را، نگویید هی قانون و خودتان خلاف قانون بکنید. بپذیرید قانون را. همه روی مرز قانون، عمل بکنید. اگر همه روی مرز قانون عمل بکنند، اختلاف دیگر پیش نمی‌آید. همه اختلافات این است که یک کسی این‌جا فرشش را انداخته، یکی هم این‌جا فرشش را. اگر این روی فرش خودش بنشیند، و آن هم روی فرش خودش بنشیند، دعوا ندارد؛ اما اگر این پایش را دراز کرد روی فرش او، او پایش را کنار می‌زند و او هم می‌خواهد پایش را دراز کند این‌جا؛ دعوا این‌جا پیدا می‌شود.^۱



نعمت مدیریت

رهنمودی از آیت الله خامنه‌ای



قدرت و توانایی مدیریت و احراز مناصب مدیریتی یک نعمت است؛ یک روزی بود که ما و شما باید همین‌طور در جریان تصمیم‌گیریان جامعه - که به دشمنان دین و دشمنان کشور وابسته بودند - حرکت می‌کردیم، بدون اینکه اختیاری داشته باشیم؛ امروز، بسیاری از خود ما جزو مدیران کشور هستیم - در هر بخشی که هستیم، در هر حدی که هستیم - و قدرت ایجاد مسیر، تغییر مسیر، تصحیح مسیر را خدای متعال به ما داده است؛ خب این یک نعمت است. این نعمت را چه‌جور مصرف می‌کنیم؟ اگر در جهت خدمت به مردم و هدایت جامعه به آن سمتی که مطلوب دین خدا است این مدیریت به کار رفت، خب این شکر نعمت است؛ اگر چنانچه در این جهت به کار نرفت، معطل ماند یا عکسش به کار رفت، این کفر نعمت است. گاهی این کفران نعمت‌ها، به‌حدی است که قابل جبران هم نیست.



منشور برادری

جواد محدثی

۱۰

حق و وظیفه، دو سوی یک سکه‌اند.
اگر کسی بر گردن ما حق دارد، یعنی ما در برابر او
وظیفه داریم.
شناخت این حقوق دو جانبه میان ما و دیگران، گام
اول است و گام، بعدی ادای حقوق و عمل به وظیفه
است.

- بر اساس آموزه‌های دینی، برخی از حقوقی که برادران
مسلمان بر گردن ما دارند، از این قرارند:
۱. رفتار منصفانه و دور از اجحاف داشته باشیم،
 ۲. شریک غمشان باشیم و با آنان همدردی کنیم،
 ۳. آنان را در شادی‌های خود شریک کنیم،
 ۴. هتاک، بد زبان و فحاش نباشیم،
 ۵. پشت سرشان غیبت نکنیم و به آنان تهمت نزنیم،
 ۶. شایعات مربوط به دیگران را نقل و پخش نکنیم،
 ۷. مزاحم وقت و استراحتشان نشویم،
 ۸. بی دعوت، بی خبر و سرزده، به خانه‌شان نرویم،
 ۹. اگر مریض شدند، به عیادشان برویم،
 ۱۰. اگر از سفر زیارتی آمدند، به دیدنشان برویم و خیر
مقدم بگوییم،
 ۱۱. اگر صاحب فرزند یا خانه نو شدند، تهنیت بگوییم،



۱۲. اگر نزد یک مریض می‌رویم، هدیه ببریم،
۱۳. اگر گرفتار مشکلی شدند، در حل مشکلشان بکوشیم،
۱۴. اگر نیازمند کمک بودند، به آنها رسیدگی و یاری‌شان
کنیم،
۱۵. اگر کسی از آنان غیبت کرد، جلوگیری کنیم یا
گوش ندهیم و یا دفاع نماییم،
۱۶. اگر در حق کسی ظلم و جفا شد، دفاع کنیم و به
یاری‌اش بشتابیم،
۱۷. در امور شخصی و خصوصی آنان، دخالت و تجسس
نکنیم،
۱۸. اگر از عیب آنان با خبر شدیم، آن را فاش و پخش
نکنیم،





۱۹. آبرو و اسرارشان را حفظ کنیم و راز دار باشیم،
۲۰. اگر دچار خطا و اشتباه شدند، خیر خواهانه تذکر
دهیم،
۲۱. اگر محتاج به کمک ما شدند، مضایقه نکنیم و به
کمکشان بشتابیم،
۲۲. اگر با ما مشورت کردند، صادقانه و دل سوزانه نظر
درست بدهیم،
۲۳. اگر به ما بدهکار بودند، در وصول طلب خود،
سخت گیری نکنیم و مهلت دهیم،
۲۴. اگر بدهکارشان بودیم، در پرداخت به موقع، کوتاهی
نکنیم،

۲۵. اگر همسایه ما بودند، مراعات حالشان کنیم و آزار نرسانیم،

۲۶. اگر با آنان همسفر شدیم، از بذل مال و توشه کوتاهی نکنیم،

۲۷. در کارهای جمعی، بدون مشورت با آنان اقدام نکنیم،

۲۸. اگر قول و وعده‌ای دادیم، بد قولی و تخلف نکنیم،

۲۹. اگر رازی را با ما در میان گذاشتند، امین باشیم و خیانت نکنیم،

۳۰. هنگام حرف زدن با ما، به سخنانشان توجه کنیم و خوب گوش دهیم،

۳۱. اگر از ما مسن تر بودند، ادب و احترام بیشتری کنیم،

۳۲. اگر از دنیا رفتند، در مراسم تشییع و دفن شرکت کنیم،

۳۳. پس از مرگشان آنان را با احسان و دعای خیر، یاد کنیم و به زیارت قبورشان برویم،

۳۴. به بازماندگان و فرزندان‌شان لطف و مهربانی داشته باشیم،

۳۵. اگر حقی به گردن ما داشتند، حلالشان کنیم،

۳۶. آن چه برای خود می‌پسندیم، برای آنان هم بپسندیم و آن چه را برای خود نمی‌پسندیم، برای آنان هم نپسندیم. اینها گوشه‌ای از حقوق برادران مسلمان نسبت به یکدیگر است.

توفیقمان باد که رعایت کنیم.

دو رنگی خودکار

حسن ابراهیم زاده

اگر بپذیریم که نزد برخی افراد، دو نوع قانون وجود دارد، قانونی نوشته شده و معلوم و قانونی نانوشته و مکتوم و آن چه در انجام امور، راهگشا و پیش برنده است و افراد را به نتیجه می‌رساند، همان قانون نانوشته و نادیده است، باید قبول کنیم که، نانوشته خواندن و نادیده دیدن نیز هنری است که کار هر کسی نیست و به غیر از داشتن ضریب هوشی بالا، نیازمند تجربه و تکرار است و شاید بر همین اساس است که برخی می‌دانند در چه

۱۴



روزی از روزهای هفته و در چه ساعتی از ساعات روز و در چه اوضاع و احوالی، باید به مدیری مراجعه کنند و امضایی بگیرند.

تازه با همه این رندی، امضا گرفتن هم شامل قانون نانوشته دیگری می‌شود که اگر تبصره‌ها و پاورقی‌های بندهای نانوشته آن را نخوانی، همان امضا هم جز در بایگانی عریضه‌ها و سیاهه‌های تو، ارزش دیگری ندارد. گفته شده که برخی مدیران دو خودکار و بعضی چند خودکار با رنگ‌های متفاوت دارند که هر کدام از آنان، مربوط به کاری است و معنایی خاص دارد؛ به عنوان نمونه، اگر روزی برای گرفتن وامی پس از گذر از مراحل گوناگون و درک درست از روز و ساعت و احوال مدیر،





موفق شوی مجوز «موافقت می‌شود» را بگیری، باید بر علم رنگ خودکارها هم مسلط باشی؛ علمی که قانون نانوشته و توافقی پنهان پشت آن به چشم می‌خورد. این که این دو واژه با کدام خودکار و با کدام رنگ نوشته شوند، نه تنها مشخص کننده میزان زمان پرداخت وام است، بلکه خبر از جایگاه اجتماعی و سیاسی و گستره قدرت و ثروت و انتساب تو به افراد را دارد. یک رنگ می‌گوید: کار ساز است و کار درست و روزی به کار می‌آید؛ سریع و بدون زمان و یک رنگ هم می‌گوید: بالقوه به جایی می‌رسد و قابلیت بالا رفتن و ارزش پس انداز شدن دارد و با تأخیر و گرفتن ضامن، ضمانت می‌شود و رنگی دیگر هم فریاد می‌زند: یک لاقیاست و یک بار مصرف و ارزش بیش از یک بار دیدن را ندارد و اعطای وام، منتفی است.

تعجب نباید کرد که آن مسئول، چگونه موافقت می‌شود را به موافقت نمی‌شود، تبدیل می‌کند، زیرا برای کسی که منکر تبعیض و دورویی و نفاق و دزدی زمان از تو را به خوبی از بر است، چند بار فرستادن تو به دنبال نخود سیاه و نخودی به شمار آوردن تو در این عالم که چیزی نیست؛ تنها می‌توانی پرونده‌های چند میلیاردی بدون ضامن و قانون نانوشته حقوق‌های نجومی را بنگری؛ تا ببینی رنگ قلم، چه معجزه‌ای می‌کند؟ نباید تعجب کرد که این مسئول و آن مدیر هم حلقه‌ای از حلقاتی است که گاهی رئیس دفتر مدیر هم یکی از سهامداران آن است و در دفتر همین مدیران چند خودکاری، عنصری شیک پوش وجود دارد که او نیز از قانون نانوشته و از پیش تعریف شده، تبعیت می‌کند و او هم صندلی و میزش را بر پایه منکری چون دروغ، استوار کرده است عنصر که خوردن صبحانه مدیر در اتاقش را حضور در جلسه، صحبت آقای مدیر با همسرش را گفت‌وگو با یک مقام برجسته و خواب ماندن مدیر را سخنرانی در یک کنفرانس بین‌المللی، بیان و تفسیر می‌کند و با دیدن قیافه هر کس، با رجوع به



۱۷

آرشیو دستورالعمل‌های نانوشته، پاسخی برای او استخراج می‌کند که اگر زنده بمانی، روزی می‌فهمی که او آن روز، چگونه تو را دراز گوش به حساب آورد و تو دیگر توانی نداری که به حسابش برسی؛ مسئول دفتری از جنس کسانی که حتی سر وزیر امور خارجهٔ روباه پیری چون انگلیس را هم می‌خواهد کلاه بگذارد.

نقل است که وزیر خارجهٔ وقت انگلستان در سفری به آلمان، روزی به دیدار بیسمارک، صدر اعظم آلمان رفت و بیسمارک او را به منزلش برد و با وی از هر دری سخن گفت. در این میان، وزیر خارجهٔ وقت انگلستان از او پرسید: حضرت‌عالی با آدم‌های مزاحمی که بی‌جهت وقت شما را با سخنان بیهوده تلف می‌کنند، چه می‌کنید؟

بیسمارک گفت: قبلاً به پیش خدمتم دستور داده‌ام نزد من بیاید و بگوید: قربان! امپراطور فوری شما را احضار کرده‌اند. هنوز سخن بیسمارک به پایان نرسیده بود که پیش خدمت او وارد اتاق شد و گفت: «قربان! امپراتور شما را احضار کرده‌اند».

پرسیدم..

ابو یاسر

مدیران از نگاه کارمندان

■ پرسیدم:

در مجموعه‌ای به این وسعت و پیچیدگی، چه شد که موقعیت ممتاز و اثر گذاری پیدا کردی؟

■ گفت:

همه را مدیون مدیریت مجموعه هستم. به پیشنهادها، طرح‌ها، توانمندی‌ها و انگیزه‌های من، توجه کرد و بها داد و زمینه رشد را برایم فراهم ساخت.

■ پرسیدم:

فروشگاه شما قبلاً خیلی پر مشتری و پر رونق بود؛ چه شد که فروشگاه تازه تاسیس و رقیب شما، جای شما را گرفت و مشتری‌های شما را قاپید؟

■ گفت:

دو عامل داشت؛ یکی بد اخلاقی یکی از فروشندگهای ما که پشت صندوق حساب بود و با مشتری‌ها رفتاری نامناسب و متکبرانه داشت و یکی هم فروشندگهای خوش برخورد و کارکنان مؤدب فروشگاه جدید که به مراجعین، احترام می‌گذاشتند و آنها را تحویل می‌گرفتند.

■ پرسیدم:

در شرکت، جایگاه مهم و رو به رشدی داشتی و مورد اعتماد رئیس هم بودی؛ چه شد که اخراجت کردند؟



■ گفت:

امان از حسادت! بعضی از همکاران، چشم دیدن من و موفقیت‌هایم را نداشتند؛ پشت سرم حرف و شایعه درست کردند و جوّی به وجود آمد که مدیر هم تحت تأثیر همان حرف‌ها و شایعات، بدون تحقیق و ریشه‌یابی این حرف‌ها، مرا کنار گذاشت. کاش حداقل یک بار با خود من صحبت می‌کرد؛ تا ذهن او را روشن می‌ساختم.

■ پرسیدم:

قبلاً خیلی جدّی‌تر، پرکارتر و با انگیزه‌تر بودی؛ چرا اکنون سست و بی‌انگیزه شده‌ای و پیشرفت کار موسسه برایت مهم نیست؟

■ گفت:

برای کی و برای چی کار کنم؟ وقتی تلاش و جدیت و ابتکار آدم دیده نمی‌شود و آدم‌های متملق و متظاهر، بیشتر محبوب می‌شوند و جا باز می‌کنند و به نیروهای مخلص و کاری و با سلیقه، اهمیتی داده نمی‌شود، انگیزه‌ام هم از بین می‌رود.

■ پرسیدم:

شرکت شما روزگاری رونق و شهرت زیادی داشت و همواره در حال توسعه و سودآوری بود؛ چطور شد که دچار رکود و زیان دهی گشت؟

■ گفت:

همه‌اش نتیجه بی‌برنامگی، بی‌ثباتی در مدیریت و سپردن کارها به دست افراد نالایق بود و هر چه به مدیر گفتیم، اثر نکرد. شرکت ما دچار بچه بازی شد. کارهای مهم و کلیدی را که علم و تخصص و تجربه کافی لازم داشتند، از روی رفاقت و رابطه، به نو رسیده‌های خام و بی‌تجربه سپردند. از این رو، دچار پس رفت و خسارت شدیم. حیف از آن سابقه و موقعیت!

■ پرسیدم:

پشت سر مدیر شما حرف‌های زیاد و شایعات مختلفی وجود دارد؛ در حالی که می‌دانیم او آدم درستکاری است و این حرف‌ها صحت ندارد؛ چرا این وضع پیش آمده است؟

■ گفت:

تقصیر خود مدیر است او کارهایی می‌کند که شبیه آفرین و سوال برانگیز است و زمینه را برای شایعات، فراهم می‌کند. جلوی دهان مردم را که نمی‌شود گرفت. مردم بیشتر برابر آن چه در ظاهر مشاهده می‌کنند، قضاوت می‌کنند. خود آدم باید مواظب باشد و کاری نکند که در معرض تهمت قرار بگیرد.

■ پرسیدم:

از وقتی فلانی رئیس شده، اداره شما جنب و جوش مناسب یافته است و فضایی برادرانه‌تر دارد و افراد، با رضایت بیشتری از آن جا خارج می‌شوند.

■ گفت:

همه اینها مدیون جلسه نقد و نظری است که مدیر راه انداخته و نسبت به برنامه‌ها و کارها از همکاران، نظر خواهی می‌کند؛ به انتقادات و پیشنهادهای به دقت گوش می‌دهد؛ از منتقدین نه تنها نمی‌رنجد، بلکه برای آنان احترام خاصی قائل است و به پیشنهادهای درست و عملی هم ترتیب اثر می‌دهد.

■ پرسیدم:

هیچ فکر کرده‌ای که چرا کارمندان، آقای مدیر را این همه دوست دارند و احترامشان از صمیم قلب است؛ نه ریاکارانه و ظاهری؟

■ گفت:

صمیمیت و علاقه همکاران، باز تاب طبیعی صداقت و صمیمیت خود آقای مدیر است. او واقعاً دل‌سوز همکاران است؛ فروتنی و تواضع دارد خاکی و مردمی است و برای خودش، امتیاز خاصی قائل نیست و با همه برادر وار برخورد می‌کند.

■ پرسیدم:

میز و صندلی و وسایل اداره، کهنه و قدیمی‌اند؛ چرا مدیرتان دستور نمی‌دهد آنها را عوض کنند؟ وضع مالی‌تان که خوب است؟

■ گفت:

مدیر ما معتقد است که کارآیی یک اداره، به مهارت و احساس مسئولیت و وجدان کاری کارکنان است؛ نه شیک بودن وسایل و مبلمان اداری. تا وقتی کارمندان تن به کار ندهند و به طور جدی به ارائه خدمات نپردازند، از میز و صندلی و دکوراسیون و تجهیزات نو و براق، کاری ساخته نیست.

سه سرمایه برای مدیران

محمود مهدی پور



ما انسان‌ها در سراسر زندگی به سه گوهر آسمانی نیاز داریم؛ ولی مدیران جامعه اسلامی بیش از دیگران نیازمند این گوهرهای فرهنگی درخشان هستند. مدیران به دلیل جایگاه اجتماعی اثر گذار در پیشرفت و هدایت و سعادت جامعه و یا عقب ماندگی و سقوط اخلاقی و اقتصادی آن، مسئولیتی بزرگ‌تر در کسب این سه سرمایه بزرگ دارند.

این سه گوهر گرانبها که مثلث آزادی و رهایی از مشکلات دو جهان محسوب می‌شوند، عبارتند از:

۱. اخلاق یا انگیزه الهی.

۲. قرآن شناسی.

۳. بصیرت اجتماعی.

۱. اخلاص؛

اخلاص و قصد قربت، داشتن انگیزه الهی و توجه به اهداف آسمانی، موتور حرکت آفرین و جهت بخش فعالیت انسان‌هاست. اخلاص، همان گوهر تابناکی است که تمام تلاش‌ها و خدمات اجتماعی بر آن عرضه می‌شود و انسان به هر میزان از این گوهر نامرئی برخوردار باشد. ارج و بهای بیشتری می‌یابد.

کمیت‌ها و نمودها و بزرگی آمار و ارقام و انواع فعالیت‌ها، معیار ارزیابی اعمال مثبت انسان‌ها نیست؛ بلکه نیت الهی و انگیزه معنوی و قصد قربت، معیار سنجش و ترازوی ارزش‌هاست.

کارهای افراد، به دو بخش مهم عبادات و معاملات تقسیم می‌شوند. در بخش عبادات، گوهر و جان‌مایه نماز و روزه و حج و قربانی و زیارت و دعا و اوراد و اذکار و عامل حیات عبادات، قصد قربت و انگیزه الهی و آهنگ رضای حق تعالی است.

۱. جایگاه عبادت در نظام هستی

عبادت، هدف اصلی آفرینش انسان و جهان و تنها راه فلاح و سعادت و نیک‌بختی فرد و جامعه در دو گیتی است. قرآن کریم در زمینه فلسفه آفرینش انسان و جنیان

چنین می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^۱ تنها هدف خلقت جن و انس، عبادت الهی و حرکت موجودات آزاد، برای دستیابی به مقام قرب الهی است.

هدف، توحید علمی و علمی و خداشناسی و خدا پرستی و رهایی عالم و آدم از بند جاذبه‌ها و زنجیرهای زمینی و پرواز در آفاق کمال و حرکت در مدار بندگی است.

ارزش عبادت، به میزان اخلاص و خلوص آن عبادت است و هر چه قصد قربت بیشتر و عمیق‌تر باشد، گوهر عبادت، سازنده‌تر و اثر گذارتر است. معرفت و محبت و عبادت الهی، پلکان عروج انسان است. عبادت انبیا و اولیای خدا، تحمیلی نیست؛ بلکه عبادتی عارفانه و عاشقانه است.

در سخنان مولا چنین می‌خوانیم: «الهی ما عبدتک خوفا من عقابک ولا طمعا فی جنتک و لکن و جدتک اهلا للعباده فعبدتک»^۲

خدایا! از بیم کیفر و به امید بهشت، تو را عبادت نکردم؛ بلکه تو را شایسته آن یافتم و عبادت کردم» در بخش فعالیت‌های اجتماعی و معاملات هم اگر انگیزه‌های الهی و معنوی حاکم شود، مدیریت‌ها و خدمات، رنگ و بوی عبادت به خود می‌گیرند و انسان می‌تواند تمام امور زندگی را در جهت رضای الهی و خدمت به بندگان او، قرار دهد.

۲. قرآن شناسی و دین شناسی

قرآن شناسی و انس و الفت و تدبیر و فهم پیام‌ها و معارف قرآن، دومین گوهر آسمانی است که آفاق حرکت انسان را روشن می‌کند. قرآن، قانون اساسی فرهنگ اسلامی است اگر مدیران ما با قرآن آشنایی لازم و کافی داشته باشند، گرفتار مواضع نادرست و خطرناک نمی‌شوند. مدیران در جامعه اسلامی، وظیفه بزرگ و مقدس اجرای فرمان الهی را بر عهده دارند و اگر شناخت



لازم از معارف و قوانین قرآنی نداشته باشند، در برابر تبلیغات و القاءات شیطانی، مصونیت ندارند. قرآن دانی، نه قرآن خوانی، یکی از شرایط مهم کارگزاران جامعه است و طبیعی است که بدون تلاوت، تدبر و انس با قرآن، هماهنگی با قانون الهی، مقدور نیست.

۳. بصیرت اجتماعی

حسن نیت و قصد قربت، گوهری گران ارج است؛ اما هرگز ما را از شناخت حلال و حرام الهی و قوانین دینی، بی‌نیاز نمی‌کند و کسب انگیزه معنوی و علم و دانش نیز بدون بصیرت اجتماعی کافی نیست.

بصیرت، شناخت دشمن، شناخت ترفندهای دشمن، شناخت اولویت‌ها و شناخت موانع حرکت سالم اجتماعی است. بصیرت، چراغ راهنمای اقدام و عمل، برای پیش‌گیری از برخورد با موانع و عوامل دشمن است. باید برای خدا گام برداشت. باید قانون خدا را شناخت و باید اهداف دشمن و راههای دشمنی و شیوه‌ها و ابزار و نقاط مورد هجوم دشمنان فکر و فرهنگ و سرمایه‌های مهین را بشناسیم. مدیران برای آن‌که از شیطان درونی شکست نخورند، به گوهر اخلاص، نیاز دارند و برای آن‌که از دشمن بیرونی فریب نخورند، به گوهر بصیرت محتاجند و برای آن‌که از جهل و نادانی آسیب پذیر نباشند، باید دین‌شناسی و قرآن‌شناسی بر اندیشه‌ها و افکار شان حاکم باشد.

پی‌نوشت

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱ ص ۱۳۱.

بوی گناه

ج. سنابرق

۲۶

بعضی شامه‌ها عوض شده و دچار کم کاری‌اند، یا از کار افتاده‌اند.

از این رو، بعضی‌ها از کنار برخی گنداب‌ها بی تفاوت و بی واکنش می‌گذرند و اصلاً شامه‌شان آزرده نمی‌شود؛ ولی نسبت به بعضی بوهای بد، حساسند.

به این نمونه دقت کنید:

بعضی‌ها وقتی از کنار بعضی فضاهای سبز، پارک‌ها یا باغ‌ها می‌گذارند، دماغشان را می‌گیرند؛ تا بوی بد «کود» را استشمام نکنند.

بعضی‌ها در آشپزخانه، حمام و توالت خانه‌هایشان «بوگیر» می‌گذارند؛ تا بوی نا مطبوع چاه و فاضلاب، مشامشان را آزار ندهد.

بعضی به لباس‌ها، رختخواب‌ها و حوله‌های خود، مواد «خوشبو کننده» می‌زنند؛ تا بوی عرق، آزارشان ندهد. بعضی با عبور ماشین زباله از کنارشان، شیشه ماشین را بالا می‌کشند؛ تا بوی آن ناراحتشان نکند؛ اما اینها که این قدر حساسند، از بوی گند دروغ و گناه، آزرده نمی‌شوند.

تعفن خود نمایی، ریا و تزویر و فریب را اصلاً حس نمی‌کنند؛ تا دماغشان را بگیرند. رواج منکرات، شامه آنان را نمی‌آزارد؛ تا عکس العمل نشان دهند.

به گنداب پول پرستی، قدرت طلبی و جاه و مقام دوستی، خو گرفته‌اند و بوی گند فساد اداری، دزدی،

اختلاس و تبانی و واردات قاچاق، آزارشان نمی‌دهد و
عفونت ویژه خواری، رشوه، ربا، معصیت و هوا و هوس،
مشامشان را نمی‌آزارد؛ چون به اینها عادت کرده‌اند.
گاهی این تعفن‌ها از چاه درو نشان بر می‌خیزد؛ ولی
می‌خواهند با عطر و ادکلن و اسپری‌های خوشبو کننده،
آن را بپوشانند.

اگر به قول سهراب «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر
باید دید»، به مشام‌ها و ذائقه‌ها هم
باید رسید و آنها را تمیز کرد و طور
دیگر باید استشمام کرد.

چرا بعضی این همه تعفن
را که فضا و محیط زیست
را برای نفس کشیدن
پاک، دشوار ساخته،
نمی‌شنوند؟ شامۀ روح
و وجدان را تعطیل
نکنیم.



در پی خشنودی خدا

محمود شریفی

۲۸



لقمان حکیم یکی از بزرگ‌ترین حکیمان است و قرآن کریم هم با صراحت فرمود: ما به لقمان، حکمت دادیم.^۱ خداوند متعال در قرآن تعدادی از حکمت‌ها و سخنان او را بیان و تأیید کرده است و اهل بیت علیهم السلام نیز به پیروی از قرآن، تعدادی از آنها را برای پیروانشان نقل کرده‌اند. تاریخ زندگی او به طور دقیق مشخص نیست. بعضی نوشته‌اند که آن بزرگوار در زمان حکومت حضرت داوود علیه السلام به دنیا آمد و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زنده بود همچنین نقل شده که او در زمان حضرت داوود علیه السلام، پیرمرد کهن سالی بوده است و بعضی هم گفته‌اند که او در فاصلهٔ پیامبری حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرد.

از اسناد تاریخی استفاده می‌شود که شام یا ترکیهٔ قدیم، محل رشد و زندگی او بوده است و شغل او را خیاطی، نجاری، چوپانی و هیزم‌کشی، بیان کرده‌اند و گفته شده که فیثاغورت، حکیم یونانی و جاماسب حکیم از شاگردان او هستند.^۲

مرحوم سید بن طاووس در کتاب فتح الابواب چنین نقل کرده است:

روزی لقمان حکیم به فرزندش چنین گفت: فرزندم! به خشنودی مردم و تعریف و تمجید و سرزنش آنان، دل مبنده؛ زیرا هر چه قدرت و توان خود را به کار بری، نمی‌توانی خشنودی آنان را به دست آوری. فرزندش در پاسخ گفت: منظور شما از این سخن چیست؟

لقمان گفت: اکنون من و تو با هم بیرون می‌رویم، و تو متوجه مقصود من می‌شوی: آن دو با هم، همراه یک چهار پا (الاغ) بیرون رفتند؛ در حالی که لقمان سوار بر حیوان شد و فرزندش پشت سر او پیاده راه می‌رفت. وقتی آنان به گروهی از مردم رسیدند، آنها گفتند: عجب پیرمرد قسی القلب و نامهربانی است؛ خودش که توانمندتر است، چهار پا را سوار شده و این بچه را رها کرده که پیاده برود این، اندیشه و روش بدی است. در این هنگام، لقمان به فرزندش گفت: سخن و اعتراض اینها را نسبت به سوار شدن من و پیاده روی خودت شنیدی؟

فرزند گفت: بله.

لقمان گفت: حالا تو سوار شو و من پیاده می‌روم؛ پس فرزندش سوار حیوان شد و لقمان پیاده می‌رفت. وقتی به گروهی دیگر رسیدند، آنان گفتند: عجب پدر و پسر بدی هستند؛ پدر چقدر بد است که این فرزند را تربیت نکرده است و کار به جایی رسیده که فرزند سوار شده و پدر پیرمرد، پیاده می‌رود؛ در حالی که پدر حق دارد که مورد احترام قرار گیرد و او سوار شود. فرزند هم بد است؛ چون با این کار، عاق والدین خواهد

شد؛ پس هر دو کار بد کرده‌اند.

لقمان رو به فرزندش کرد و گفت: حرف آنها را شنیدی؟ او گفت: بله.

لقمان گفت: اکنون هر دو سوار شویم؛ پس هر دو سوار حیوان شدند و حرکت کردند؛ تا به گروه دیگری از مردم رسیدند. آن گروه با دیدن این منظره گفتند: اینها چقدر بی‌رحم و بی‌مروت هستند. اینها بویی از خوبی ندارند؛ هر دو با هم سوار چهار پا شده‌اند و ممکن است کمر حیوان بشکند؛ چون حیوان توان حمل هر دو را ندارد و اگر یکی از آنها سوار می‌شد و یکی پیاده می‌رفت، بهتر و شایسته‌تر بود.

لقمان رو به فرزندش کرد و گفت: شنیدی؟ او گفت: بله. لقمان گفت: بیا این دفعه چهار پا را رها کنیم و پیاده برویم؛ پس هر دو پشت سر حیوان پیاده راه افتادند و هنگامی که گروه دیگری از مردم، آنان را دیدند، گفتند: کار این دو نفر، عجیب است. اینها چهار پا را به حال خود رها کردند و خودشان پیاده راه می‌روند و آنان را برای این کار، سرزنش کردند همان‌گونه که در حالت‌های قبلی دیگران آنان را مورد عیب‌جویی قرار می‌دادند. در این هنگام لقمان به فرزندش گفت: دیدی که به دست آوردن خشنودی مردم، چقدر سخت است و مکر و حيله می‌خواهد. بنابراین، به مردم و خشنودی آنان توجه نداشته باش و دنبال خشنودی پروردگار بزرگ برو که خشنودی او، مایهٔ سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت خواهد شد.^۳

پی‌نوشت

۱. سوره لقمان آیه ۱۲.
۲. حکم لقمان، ص ۱۹.
۳. فتح‌الابواب، ص ۳۰۷؛ مجلسی بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۳۳؛ گرچه این داستان به نقل از ملا نصرالدین مشهور شده، اما این قول، صحیح نیست.

هنر نظام اسلامی

مقام معظم رهبری

۳۲

دشمن در تبلیغات وسیع خود تلاش می‌کند که کمبودهای معیشتی و اقتصادی کشور را به نظام اسلامی و به جمهوری اسلامی نسبت بدهد؛ این نقشه دشمن است. آنها می‌خواهند این جور وانمود بکنند که نظام اسلامی قادر نبوده است و قادر نیست مشکل اقتصادی ملت ایران را و مشکلات اساسی ملت ایران را حل کند و گره‌ها را باز کند؛ یک سوءاستفاده این جوری می‌خواهند بکنند برای کوبیدن نظام اسلامی. این حرف ناشی از بغض و عداوت و کینه آنها به نظام اسلامی است. این یک حرف خلاف واقع است.

خدماتی که نظام اسلامی و جمهوری اسلامی به ایران و ملت ایران در این مدت کرده است، یک خدمات برجسته و فوق‌العاده است. اگر وضع ملت را و وضع کشور را مقایسه کنیم با قبل از دوران اسلامی یعنی در دوران طاغوت، آن وقت معلوم می‌شود که چه خدمات بزرگ و ارزشمندی را نظام اسلامی تقدیم کرده است. بله، ضعف‌هایی وجود دارد؛ این ضعف‌ها مربوط به مدیریت ماها است، این مربوط به کمبودها و ناتوانایی‌های مدیرانی است که در بخش‌های مختلف مشغول کار بوده‌اند؛ اما نظام اسلامی توانایی‌هایی را در خود پرورش داده و مدیرانی را تربیت کرده است که

توانسته‌اند کارهای بسیار بزرگی را در طول این سی و چند سال برای کشور انجام بدهند؛ آن‌هم درحالی که در این سی و چند سال، ملت از همه طرف در فشار تحریم و فشار اقتصادی دشمنان بوده است.

من چند نمونه را عرض می‌کنم. البته اینها فقط نمونه‌هایی است که من می‌گویم و الا آن فهرست خدمات نظام جمهوری اسلامی، یک فهرست بسیار طولانی‌تر از این حرف‌ها است. ببینید! جمعیت کشور از اول انقلاب تا امروز دو برابر شده است. یعنی از حدود چهل میلیون به نزدیک به هشتاد میلیون رسیده است، اما آنچه اتفاق افتاده و آن کارهایی که در زمینه‌های مختلف انجام گرفته است، بحث دو برابر و سه برابر نیست، [بلکه] ارقام فوق‌العاده و بسیار چشمگیری است.

در زمینه‌های زیرساختی، کارهایی در کشور شده است که حقیقتاً از نظر معیار و مقیاسی، [که] انسان با کشورهای دیگر می‌سنجد، بسیار بزرگ و عظیم است. از باب مثال: راه‌های کشور در این مدت، شش برابر شده است؛ ظرفیت بنادر کشور در این مدت، بیست برابر شده است؛ سدهای مخزنی کشور - که آب شرب و آب کشاورزی را تأمین می‌کنند - سی برابر شده است؛ تولید برق کشور، چهارده برابر شده است؛ صادرات غیر نفتی کشور، ۵۷ برابر شده است - قبل از انقلاب، [یعنی] در دوران طاغوت، صادرات کشور تقریباً منحصر بود به نفت و یک مختصری اشیاء تولیدی دیگر که در جنب صادرات نفتی، تقریباً هیچ بود؛ امروز صادرات غیر نفتی ۵۷ برابر افزایش پیدا کرده است - تولید محصولات پتروشیمی سی برابر و تولید محصولات فولادی پانزده برابر [شده است]؛ اینها کارهای زیرساختی است؛ هر کشوری بخواهد تحرک پیدا کند، پیشرفت اقتصادی پیدا کند، به این چیزها احتیاج دارد؛ این کارها در دوران انقلاب انجام گرفته است.



در زمینه علم و فناوری، از اوّل انقلاب [تاکنون]، تعداد دانشجویان ۲۵ برابر شده است؛ اوّل انقلاب، همه دانشجویان کشور دوست‌و‌خرده‌ای هزار [نفر] بود، امروز نزدیک پنج میلیون دانشجو در کشور مشغول تحصیل هستند؛ مقالات علمی شانزده برابر [شده]؛ و فعالیت‌های علمی و فناوری فراوان دیگر.

در زمینه توسعه‌ی اجتماعی و انسانی، شاخص‌ها بسیار بالا است. در زمینه خدمات -خدمت‌رسانی- به مردم -مثل برق و گاز و تلفن و آبادی روستاها- آمارها بسیار خوب و مؤدّه‌بخش است. در زمینه فعالیت‌های نظامی، آمارها فوق‌العاده است؛ کشوری که قبل از پیروزی انقلاب، از لحاظ نظامی وابسته محض به خارج از کشور بود - آن هم به دشمنانی مثل آمریکا- امروز از لحاظ پیشرفت‌های نظامی، آن‌چنان چشمگیر است که چشم دشمن را هم می‌زند، او را هم خشمگین و نگران و عصبانی می‌کند.

اینها همه‌اش هنر نظام اسلامی است؛ اینها کارهایی است که نظام اسلامی کرده است. عرض کردم که اگر این فهرست را بخواهم بگویم، یک فهرست بسیار طولانی است و کار از اینها برتر و بالاتر است. البته انقلاب متوقف نمی‌شود، پیشرفت متوقف نمی‌شود؛ کارهای زیادی وجود دارد که باید انجام بگیرد و به‌جول و قوّه الهی انجام خواهد گرفت و در سیاست‌های کلی نظام اسلامی [هم] به آن کارهایی که باید در آینده انجام بگیرد، تصریح شده است و ذکر شده است که چه کارهایی باید انجام بگیرد^۱.

پی‌نوشت

۱. از سخنان مقام معظم رهبری ۱۳۹۶/۱/۱

درنگ (۳)

ج. ذوالجلالی

۳۶

۱. تمام گل‌هایی که در آینده خواهند رویید، در دل بذرهای امروز نهفته‌اند.
۲. کارهایی که در گذشته کرده‌ایم، مانند سایه، ما را تعقیب می‌کنند.
۳. اگر به یک انسان، فرصت پیشرفت ندهید، لیاقت، چندان تاثیری در پیشرفت او نخواهد داشت.
۴. گاهی صدای پول، ندای عدل را خاموش می‌کند.
۵. ثروت اگر صرف نیکوکاری نشود، باری است که باید به زحمت بُرد و به حسرت گذاشت.
۶. اگر پول در جیب نداری، عسل در دهان داشته باش.
۷. کسی که می‌خواهد درو کند، باید بکارد.
۸. کسی که خار می‌کارد، نباید انتظار روییدن گل را داشته باشد.
۹. آن که خندان گناه می‌کند، گریان وارد دوزخ می‌شود.



۱۰. مردم، روزی برگ بی‌خار بودند و امروز، خار بی‌برگ شده‌اند.

۱۱. اگر می‌خواهی بدانی چه بوده‌ای، بنگر که چیستی و اگر می‌خواهی بدانی چه خواهی شد، بنگر که چه می‌کنی.

۱۲. پول برای شما، آشنا می‌آورد؛ ولی صفا و صمیمیت نمی‌آورد.

۱۳. کسی که تو را بترساند، تا به ایمنی برسی، بهتر از کسی است که تو را ایمن سازد؛ تا به کام ترس و خطر بیفتی.

۱۴. اگر در بازار باشی و دلت در مسجد باشد، بهتر از آن است که در مسجد باشی و دلت در بازار باشد.

۱۵. موفقیت برای اشخاص کم ظرفیت، مقدمه گستاخی است.

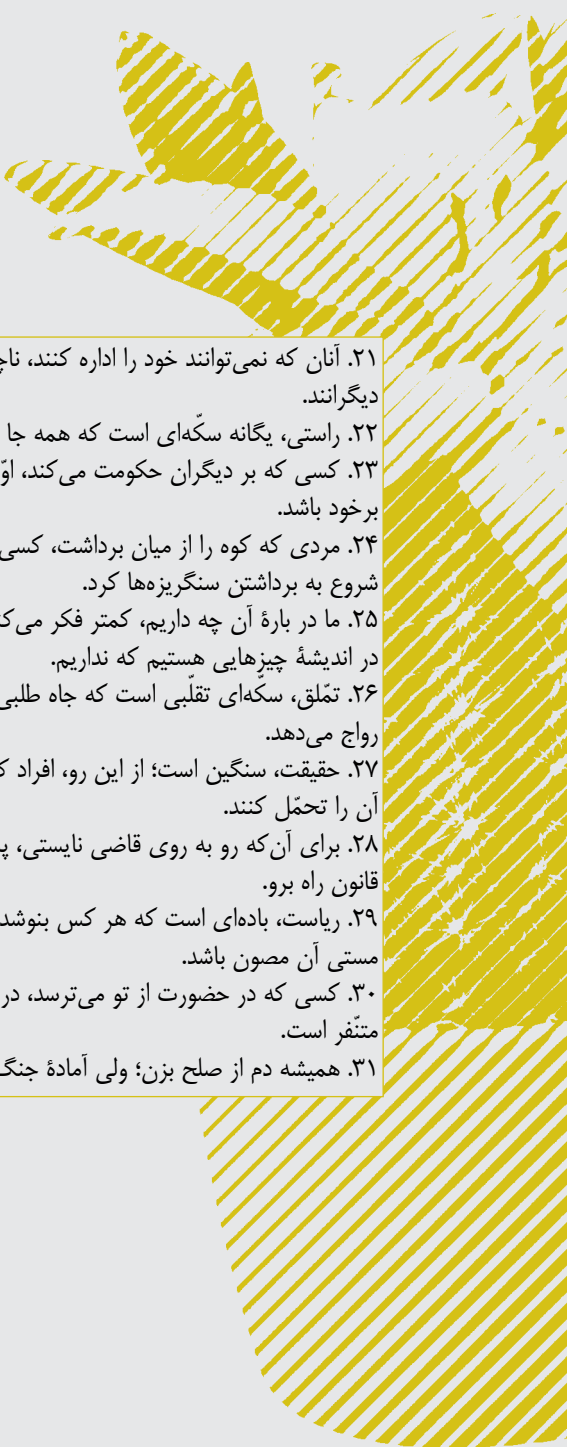
۱۶. خطا کردن، یک کار انسانی است؛ ولی تکرار آن، یک کار حیوانی.

۱۷. دنیا با همت جوانان و تجربه پیران، اداره می‌شود.

۱۸. باید از خدا چنان بیم داشت که امید را از یاد ما ببرد؛ نه آن که چندان امید داشت که بیم را از یادمان ببرد.

۱۹. آیا خودت با وفا و صادقی که انتظار وفا و صداقت داری؟

۲۰. اگر سِنَدانی، پا بر جا باش و اگر چکشی، محکم تر بکوب.

- 
۲۱. آنان که نمی‌توانند خود را اداره کنند، ناچار از اطاعت دیگرانند.
۲۲. راستی، یگانه سکه‌ای است که همه جا قیمت دارد.
۲۳. کسی که بر دیگران حکومت می‌کند، اول باید حاکم بر خود باشد.
۲۴. مردی که کوه را از میان برداشت، کسی بود که شروع به برداشتن سنگریزه‌ها کرد.
۲۵. ما در باره آن چه داریم، کمتر فکر می‌کنیم و بیشتر در اندیشه چیزهایی هستیم که نداریم.
۲۶. تملق، سکه‌ای تقلبی است که جاه طلبی ما، آن را رواج می‌دهد.
۲۷. حقیقت، سنگین است؛ از این رو، افراد کمی حاضرند آن را تحمل کنند.
۲۸. برای آن که رو به روی قاضی نایستی، پشت سر قانون راه برو.
۲۹. ریاست، باده‌ای است که هر کس بنوشد، نمی‌تواند از مستی آن مصون باشد.
۳۰. کسی که در حضورت از تو می‌ترسد، در غیاب، از تو متنفر است.
۳۱. همیشه دم از صلح بزن؛ ولی آماده جنگ باش.

اقتصاد مقاومتی در گلستان سعدی

ج. ابویاسر

۴۰

سعدی، شاعر حکیم و دانشمند و آگاه از آموزه‌های دینی و تجارت اجتماعی، در قالب شعر، نثر و داستان، حکمت‌های گران بهایی را بیان کرده است. باب سوم گلستان سعدی (در فضیلت قناعت) در قالب ۲۸ داستان آمیخته به شعر، حاوی مطالب سودمندی در باره قناعت، مقاومت بر سختی‌ها، پرهیز از تقاضا، زیر بار منت نرفتن، استغنای روحی، نداشتن طمع، تلاش برای تامین رزق، دست تمنا پیش دیگران نگشودن، صبر برداشته‌ها، ساده زیستی و... است که همه به نوعی در سطح کلان به «اقتصاد مقاومتی» و رهایی از اسارت و وابستگی مربوط می‌شوند. نگاهی گذرا به حکایت این باب از گلستان داریم:

۱. در یک‌جا سخن از درویش فقیری است که شعارش این است:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق
که بار محنت خود به، که بار منت خلق
او حاضر است از گرسنگی بمیرد؛ ولی دست حاجت
پیش کسی نگشاید.

۲. در حکایتی دیگر در پرهیز از پرخوری و مصرف زیاد، می‌گوید:

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است



۳. در داستان دیگری، سرنوشت دو درویش خراسانی را بیان می‌کند که همسفر شدند، یکی روزی سه بار غذا می‌خورد و دیگری هر دو شب یک بار افطار می‌کرد. وقتی آنان به جرم جاسوسی دستگیر و زندانی می‌شوند و پس از دو هفته، بی‌گناهی آنان ثابت می‌شود و به حکم قاضی آزاد می‌شوند، آن پرخور پر مصرف، در زندان مرده بود و آن قانع کم خوراک، زنده مانده بود.

۴. در حکایتی دیگر از بقالی سخن می‌گوید که از صوفیان طلبکار بود و بقال هر روز با سخنان تند، آنان را ملامت می‌کرد و طلب خود می‌خواست. یکی گفت: نفس را وعده دادن به طعام، آسان‌تر است که بقال را به درم (یعنی تا می‌توان، نباید رو به استقراض آورد؛ تا پشتوانه مصرف گردد).

۵. در حکایتی دیگر از درویشی سخن می‌گوید که نیازمند بود. کسی شخص ثروتمندی را به او معرفی کرد و گفت: اگر نیاز تو را بداند، کمک می‌کند. به توصیه او، نزد وی رفت؛ ولی او را شخصی عبوس و متکبر یافت و بی عرض حاجت، بیرون آمد و گفت: عطای او را به لقایش بخشیدم.

ع داستان دیگری می‌گوید: در اسکندریه، خشک‌سالی بود و مردم در فشار و کسی هم مال و ثروتی داشت و به این و آن می‌داد. گروهی از درویشان به قصد حضور بر سر سفره‌اش، با سعدی مشورت می‌کنند. وی موافقت نمی‌کند و می‌گوید:



نخورد شیر، نیم خوردهٔ سگ
ور بمیرد به سختی اندر غار
تن به بیچارگی و گرسنگی
بنه و دست پیش سقله مدار

۷. داستان دیگرش در بارهٔ حاتم طائی است که خار کنی
را که با زحمت و عرق ریختن، نان خود را در می‌آورد،
بر سر سفره خویش دعوت کرد و گفت که خلقی از آن
بهره‌مندند. او گفت:
هر که نان از عمل خویش خورد
منت از حاتم طائی نبرد

۸. در حکایتی دیگر از رنج و ناراحتی خود می‌گوید که پا
برهنه بود و قدرت خرید کفش نداشته، در مسجد کوفه
کسی را می‌بیند که پا ندارد. پس خدا را شکر می‌کند که
اگر کفش ندارد، پا دارد؛ پس بر بی کفشی باید صبر کرد
و قدر نعمت موجود را شناخت.



۹. همچنین داستان بازرگان حریصی را می‌آورد که صد و پنجاه شتر بار و چهل بنده خدمتکار داشت و شبی در جزیره‌ای با سعدی هم حجره شد و تا صبح از مال التجاره و رویاهایش و برنامه‌های سفرهای آینده و تجارت‌های پر سود سالیان دیگرش می‌گفت و در پایان به سعدی گفت: تو هم از آن چه دیده و شنیده‌ای، چیزی بگویی. سعدی در انتقاد از آن همه مال دوستی و حریصی و افزون خواهی او گفت:

گفت: چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند، یا خاک گور

۱۰. حکایت دیگر در بارهٔ مردی ثروتمند، اما بخیل و خسیس است که از آن همه دارایی، خیری به کسی نمی‌رساند و بعد در سفری دریایی، کشتی‌اش دچار امواج شد و دست به دعا برداشت؛ به عادت همهٔ غافلان که وقتی احساس خطر می‌کنند، به یاد خدا و دعا می‌افتند. سرانجام، جان باخت و اقوام فقیرش در مصر از میراث او به نوایی رسیدند؛ یکی بر مرکبی سوار بود و به تاخت می‌رفت. سعدی به او می‌گوید:

بخور ای نیک سیرت سره مرد
کان نگون بخت، گرد کرد و نخورد.

پس، سرمایه باید به کار آید؛ هم برای خودت و هم برای دیگران!

۱۱. حکایت بیست و هشتم و آخر، دربارهٔ درویشی غار نشین و از جهان و جهانیان بریده است که به ملوک و اغنیا به دیدهٔ بی‌اعتنایی می‌نگریست و متعقد بود که در سوال و در خواست را باید بست؛ تا از «وابستگی ابدی» رها شد.

از بگذار و پادشاهی کن
گردن بی طمع، بلند بود

یکی از ملوک، او را به نان و نمکی دعوت کرد و او پذیرفت؛ چون اجابت یک دعوت بود. روزی دیگر آن پادشاه به دیدار عابد رفت. عابد از جای جست و او را در آغوش کشید و مهربانی کرد. چون پادشاه رفت، یکی از اصحاب پرسید: ای شیخ! چندین ملاطفت که امروز با پادشاه کردی، خلاف عادت تو بود. گفت: مگر نشنیده‌ای که گفته‌اند: بر سر سفره هر که بنشینی، باید به خدمت او بر خیزی (یعنی این گونه بهره‌وری از مال دیگران، استغنا و آزادگی را از بین می‌برد).

پایان بخش این حکایت، این اشعار نغز است که همان اقتصاد مقاومتی را می‌رساند و ساختن به اندک و ساده، و نرفتن زیر بار اسارت و وابستگی:

گوش تواند که همه عمر، وی
نشود آواز دف و چنگ و نی
دیده شکبید ز تماشای باغ
بی گل و نسرين به سر آرد دماغ
ور نبود بالش آکنده پر
خواب توان کرد خزف زیر سر
ور نبود دلبر هم‌خوابه پیش
دست توان کرد در آغوش خویش
وین شکم بی هنر پیچ پیچ
صبر ندارد که بسازد به هیچ

پس، مصرف زدگی و حرص و تجمل و آز، بردگی می‌آورد و قناعت و صبوری و ساختن به داشته‌های خویش و دست نیاز پیش اجانب نگشودن، مایه عزت و سربلندی و استقلال است.

سعدی در جای دیگری از گلستان گفته است:

کهن جامه خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن

مدیریت پیش‌گیرانه

جواد محدثی

آن چه فعالیت‌ها را به ثمر می‌رساند و زیان‌ها و آسیب‌ها و خطرهای را در برنامه‌ها می‌کاهد، «مدیریت» است. مدیریت، گاهی در صحنه حوادث و پی‌گیری امور است و گاهی قبل از بروز حادثه و پیش‌گیری از بروز مشکلات است.

مدیر موفق، کسی است که برای پیش‌گیری، هم برنامه و اتاق فکر و هم اقدام مناسب داشته باشد. به چند نوع پیش‌گیری در مدیریت، در عرضه‌های اجتماعی، اخلاقی و... اشاره می‌شود:

۴۶

۱. پیش‌گیری از رسوایی

خطا و گناه، چه در امور اجتماعی و معاشرتی، چه در مسائل دینی و شرعی و چه در سستی در انجام مسئولیت‌ها، موجب رسوایی و بدنامی می‌شود. دل‌سوزان، به افرادی که راه خطا می‌روند، هشدار می‌دهند و نصیحت می‌کنند. کسی آن که نصیحت پذیر و پند آموز باشد و هشدارها را جدی بگیرد، از رسوایی، مصون می‌ماند؛ اما کسی که مغرورانه و خود خواهانه با نصیحت‌گر و هشدار دهنده رفتار کند، رسوا می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«من قبل النصیحه، امن من الفضيحه»^۱

هر کس نصیحت را بپذیرد، از رسوایی، ایمن می‌شود



۲. پیش‌گیری از مهلکه‌ها

بسیاری از آنان که به بن‌بست‌های اجتماعی می‌رسند، ورشکست می‌شوند، معتاد می‌گردند، در دام دوستان ناباب می‌افتند، مال و جان خود را از دست می‌دهند یا موقعیت شغلی و اعتبار مردمی خود را از دست می‌دهند، کسانی‌اند که بدون «عاقبت‌اندیشی» و «آینده‌نگری»، دست به کارهای نسنجیده و نپخته می‌زنند عاقل آن است که اندیشه کند پایان کار را.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من فکر فی العواقب امن المعاطب؛^۲ هر کس در عواقب بیندیشد، از معاطب (مهلکه‌ها) در امان می‌ماند.»

مهلکه برای هر کس به نوعی است؛ ناکامی در مدیریت و به هم ریختن اوضاع و دست نیافتن به اهداف نیز نوعی مهلکه است.



۳. پیش‌گیری از تاسف و تلف

افراد ارزشی و هدفمند، بر لغزش‌ها و از دست رفتن فرصت‌ها، اندوه می‌خورند.

هدر رفتن موقعیت‌ها و راه یافتن فساد به کار و کارمندان و مدیران، یک ضایعۀ اسفناک و تلف شدن سرمایه‌های انسانی و موقعیت‌های زمانی است. در روایات، حتی در مورد «نگاه گناه» هم این تاسف و تلف، مطرح شده است. اگر کسی مدیریت مناسبی بر نگاهش نداشته باشد، گرفتار درد سر و اندوه می‌شود. امیر مومنان علیه السلام می‌فرماید: «من غض طرفه قل اسفه و امن تلفه»^۲ هر کس نگاهش را فرو بندد، تاسفش کم می‌شود و از تلف و خوف هلاک آن نگاه، ایمن می‌گردد». در مدیریت، پیش‌گیری از هر مسله تاسف آور، نشان آینده نگری است.



۴. پیش‌گیری از زوال نعمت

اگر توفیق، یک نعمت به شمار آید، قدر آن هم دانسته می‌شود. قدر دانی از نعمت، سبب بقای آن است و ناسپاسی، موجب زوال آن.

کسی که بخواهد از نعمت‌ها برخوردار باشد، باید قدردان فرصت‌های ارزشمند خدمت‌گزاری باشد. بسیارند کسانی که با ناسپاسی، دچار «زوال نعمت» شدند و عافیت و رفاه و توفیق آنان تبدیل به بلا و سختی و سلب توفیق گشت. در سخنان امام علی علیه السلام آمده است: «شکر النعمه امان من تحویلها و کفیل بتاییدها»^۴ سپاس نعمت، موجب ایمنی از دگرگون شدن نعمت و ضامن بقا و پایداری آن است.

غیر از زمان محدود و دوره تعیین شده که مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها را دست به دست می‌گرداند، خطاها و کفران نعمت‌ها هم گاهی سبب محرومیت از خدمت می‌شوند و نعمت از دست می‌رود. مدیر موفق می‌تواند از این گونه زوال نعمت پیش‌گیری کند.

در روایات آمده است که «فرصت‌های خیر» را مغتنم بشمارید. این فرصت‌ها گاهی مربوط به خود شخص و بهره‌مندی‌های مادی و معنوی و اخلاقی اوست و گاهی در ارتباط با دیگران است؛ مثل فرصت‌ها و زمینه‌های تربیت فرزند، نیرو پروری برای انقلاب، اصلاحات اجتماعی و اداری، امر به معروف و نهی از منکر، عمران و آبادانی کشور، ایجاد اشتغال و رفاه عمومی، حل مشکلات اجتماعی و بستر سازی برای خدمت دیگران در دوره‌های و نسل‌های آینده.

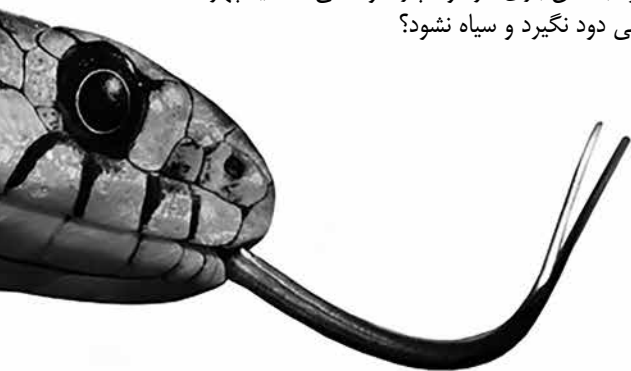
۵. پیش‌گیری از لغزش‌ها

گاهی خود سری‌ها، تک‌روی‌ها، بی‌برنامگی‌ها و سهل‌انگاری‌ها، لغزش‌های جبران‌ناپذیری پدید می‌آورد. عامل پیش‌گیری از این لغزش‌ها، مشورت و همفکری و تدبیر و جدی گرفتن امور و بها دادن به تذکرات دل‌سوزان و انتقادهای خیر خواهان است.

در کلام حضرت امیر علیه السلام آمده است: «شاوَر ذوی العقول تا من الزل و الندم؛^۵ با خردمندان، مشورت کن؛ تا از لغزش و پشیمانی مصون باشی». تاکید بر رایزنی با خردمندان، می‌رساند که در مشورت، باید به نظر صاحبان خرد و شعور و تجربه توجه کرد و مشاوران را از اهل فهم و درایت برگزید؛ نه بر اساس رفاقت و منفعت و هوای دوستان را داشتن و گرنه، مشورت با غیر عقلا به بیراهه می‌کشاند.

۶. پیش‌گیری از بلاء و گرفتاری‌ها

در دوران مدیریت و فعالیت اشخاص، گاهی گرفتاری‌ها و بحران‌هایی پیش می‌آید که می‌توان از آنها پیش‌گیری کرد. عامل در افتادن به این ورطه، گاهی دوستان ناباب و همنیشان غیر صالح و حلقه‌های رفاقتی ناسالم است که تاثیر منفی آنها روشن و اجتناب نا پذیر است. مگر می‌شود با آتش بازی کرد و دچار سوختگی نشد یا چهره و لباسی دود نگیرد و سیاه نشود؟



مولای متقیان می‌فرماید: «لا یأ من مجالسو الا سرار غوائل البلاء؛^۶ همنشینان با اشرار، از غائله‌ها و مصیبت‌های بلا ایمن نیستند». می‌توان با تغییر در دوستان و جایگزین ساختن همنشینان و همکاران خوب، از گرفتاری‌ها نجات یافت و از بروز برخی بلاها ایمن گشت. این نیز نوعی عمل پیش‌گیرانه است.

۷. پیش‌گیری از پیامدهای سخن

همیشه کارهایمان برای ما درد سر ساز نیست. گاهی هر چی می‌کشیم، از دست زمان و حرف‌های نسنجیده و بی‌فکری است. راه پیش‌گیری از ندامت‌های تلخ برای حرف‌های نسنجیده، صحبت کردن با «تأمل و تدبّر» است.

مزن بی تأمل به گفتار، دم

نکوگو، اگر دیر گویی چه غم؟

امیر مومنان علیه السلام می‌فرماید: «التَّرَوُّی فِی الْقَوْلِ

يُؤْمِنُ الزَّلَّلُ؛^۷ تأمل و درنگ در گفتار، از لغزش ایمن

می‌سازد».

گاهی پیامدهای سخنان بی مورد و بی تامل، آن قدر تلخ، زیان آور و رسواگر است که دیگر قابل جبران و جمع و جور کردن نیست و حیثیت یک عمر را بر باد می‌دهد. کسی که نتواند بر گفته‌های خود مدیریت داشته باشد و مالک زبان و کلامش نباشد، باید تاوان عوارض و عواقب آن را هم بدهد.

چه بسیار پیش می‌آید که حرف‌های زشت دیگران یا افشارگری‌ها و آبروریزی‌ها، معلول یک سخن نا به جای شخص است.

هر که بد بگوید، بد می‌شنود. توهین، توهین می‌آورد. برای آن که از دیگران جواب ناپسند و توهین آمیز نشنویم، باید مواظب کلمات و سخنان خویش باشیم. کسی که سخنان توهین آمیز و تحریک کننده بگوید، نباید انتظار جواب مودبانه و متین داشته باشد.

چه زیباست سخن امام علی علیه السلام که می‌فرماید: « لَا تُسَيِّ الْخِطَابَ فَيَسُوَّكَ نَكِيرُ الْجَوَابِ؛^۸ خطاب و سخن بد مگو؛ تا جواب زشت و نا پسند تو را ناراحت نکند».

آن حضرت در جای دیگر فرمود: « هر کس آن چه را سزاوار نیست، بگوید، آن چه را خوشایندش نیست می‌شنود ».^۹

۸. پیش‌گیری از متهم شدن

جلوی زبان و فضاوت مردم و برخی شایعات را نمی‌توان گرفت. زمینه ساز برخی بدبینی‌ها و شایعات و حرف‌هایی که پشت سر یک مدیر می‌زنند، چه بسا رفتار خود اوست. هر که بار سوا نشیند، عاقبت رسوا شود. هر کس جاهای مشکوک برود یا با چهره‌های مسئله دار نشست

و برخاست کند یا کارهای غیر قابل توجیه انجام دهد، او را فاسد و متهم می‌دانند. در روایات آمده است که «از مواضع تهمت پرهیزید».

این هم نوعی از پیش‌گیری مدیرانه است؛ تا جلوی متهم شدن در نظر دیگران را بگیرد و حرف‌های بی حساب و کتاب جمع شود.

امیر مومنان علیه السلام می‌فرماید: «من عرض نفسه للتهمة، فلا يلومن اساء الظن به؛^{۱۰} هر کس خود را در معرض تهمت قرار دهد، اگر کسی به او بدگمان شد، او را سرزنش نکند».

پیش‌گیری در این عرصه، داشتن رفتاری است که بهانه دست دیگران ندهد و آنان را بدبین نکند و در نتیجه، پشت سر شخص، به بدگویی نپردازد.

بنابراین، مدیریت، تنها در زمینه مهار بحران‌ها و حل مشکل‌ها نیست که ظهور می‌کند؛ بلکه گاهی هم در جلوگیری از پیش آمدن بحران و پیش‌گیری از پیدایش مشکل است. و... «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد» و این، برترین مدیریت به شمار می‌آید.

پی‌نوشت

۱. غرر الحکم، (ج ۵، ص ۲۷۷)، حدیث ۸۳۴۴
۲. همان، ص ۳۱۶، حدیث ۸۵۴۰
۳. همان، ص ۴۵۰، حدیث ۹۱۲۵
۴. همان، (ج ۴، ص ۱۵۹)، حدیث ۵۶۶۰
۵. همان، ص ۱۷۹، حدیث ۵۷۵۲
۶. همان، (ج ۶، ص ۴۱۲)، حدیث ۱۰۸۲۴
۷. همان، (ج ۱، ص ۳۴۶)، حدیث ۱۳۱۱
۸. همان، (ج ۶، ص ۳۰۰)، حدیث ۱۰۳۲۴
۹. همان، (ج ۵، ص ۲۹۱)، حدیث ۸۴۱۷
۱۰. همان، ص ۳۹۰، حدیث ۸۸۸۹

زشتی دروغ مدیران

سید مجید حسن زاده

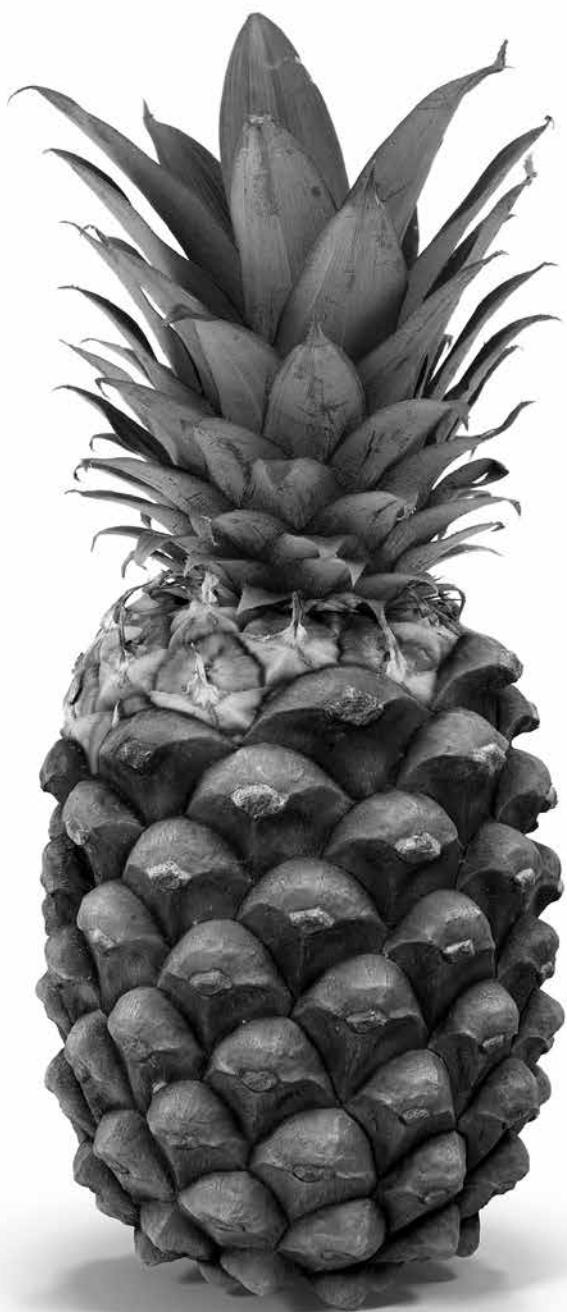
۵۴

یکی از عواملی که به اعتماد عمومی ضربه می‌زند و انسان را خوار و بی‌ارزش و حقیر می‌کند،^۱ دروغ‌گویی است. دروغ‌گو به گونه‌ای رسوا و بی اعتبار می‌شود که همچون چوپان دروغ‌گو، سخنان راستش هم خریداری ندارد. دروغ، یکی از گناهان کبیره و از مفسد بزرگ اخلاقی است. دروغ‌گو، طعم ایمان را نمی‌چشد^۲ و بهره‌ای از حقیقت دین، نصیب وی نمی‌شود. او خائن و از جوانمردی بی‌بهره است^۳ و روزی‌اش اندک می‌شود.^۴ در قرآن آمده است:

«انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله؛^۵ آنان که به آیات خداوند، ایمان ندارند، بر خدا دروغ می‌بندند».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ان الکذب هو خراب الایمان»^۶ دروغ‌گویی، موجب نابودی ایمان است». از امام حسن عسگری نیز چنین نقل شده است: «اگر همه پلیدی‌ها در اتاقی جمع شوند، کلید آنها دروغ‌گویی است.^۷ دروغ، موجب فراموشی می‌شود و شخص دروغ‌گو، فراموشکار شده، با دروغ‌های دیگری، سخنان پیشین خود را بی اعتبار می‌سازد و خود را رسوا می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یکی از چیزهایی که خداوند بر ضد دروغ‌گو [و برای رسوایی او] به کار می‌گیرد، فراموشی است».^۸

نا شایسته بودن دروغ، متوقف بر وجود مفسده نیست



و حتی اگر مفسده‌ای نیز براین کار مترتب نشود، باز این عمل، زشت و ناپسند شمرده شده است.»
پیامبر اکرم صلی الله و آله در سفارش‌هایش به ابوذر فرمود: «وای بر کس که سخن دروغ بگوید؛ تا دیگران را بخنداند. وای بر او؛ وای بر او؛ وای بر او!»^۹ این تاکید بر پرهیز از دروغ‌گویی، بیان‌گر بزرگی گناه دروغ است. دروغ‌گویی با گفتن دروغ‌های کوچک، شروع می‌شود و شخص کم‌کم بر گفتن دروغ‌های بزرگ هم جرات پیدا می‌کند. از این رو، در تعالیم اسلامی از دروغ‌های کوچک و بزرگ نهی شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام همواره به فرزندانش می‌فرمود: «از دروغ‌های کوچک و بزرگ در هر جدی یا شوخی سخن گفتن، پرهیز کنید؛ زیرا وقتی انسان دروغ کوچک بگوید، بر گفتن دروغ بزرگ نیز جرات پیدا می‌کند»^{۱۰}. یکی از روش‌های مهم خودسازی، تهذیب نفس و از بین بردن صفات ناپسند،



ترک دروغ گویی است. « شخصی خدمت پیامبر خاتم
 صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای پیامبر! اخلاقی به
 من تعلیم ده که خیر دنیا و آخرت در آن جمع شده باشد.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ نگو! وی
 می‌گوید: گاهی در موقعیتی قرار می‌گرفتم که می‌خواستم
 کاری بر خلاف رضای خدا انجام دهم؛ اما آن را ترک
 می‌کردم؛ زیرا می‌ترسیدم که کسی از من بپرسد: آیا
 فلان کار و فلان کار انجام دادی، در این حال، اگر
 راست می‌گفتم، رسوا می‌شدم و اگر دروغ می‌گفتم، بر
 خلاف سخن پیامبر صلی الله علیه و آله [و قولی که به
 او داده بودم] عمل می‌کردم. ^{۱۱} گرچه دروغ برای همه
 افراد، حرام از گناهان بزرگ شمرده شده است، اما بدون
 شک برای مدیران و کارگزاران نظام اسلامی، زشت تر
 و گناه آن سنگین تر است؛ زیرا آنان در جایگاه رهبری
 و هدایت نیروهای زیر دست قرار دارند و کارگران و
 کارمندان حوزه مدیریتشان، از آنان پیروی می‌کنند و
 گاهی اعمال و رفتار آنها را الگو قرار می‌دهند. از این رو،
 مدیران و مسئولان علاوه بر آن که خودشان باید صادق
 و راستگو باشند، نباید با سخت‌گیری و عیب‌جویی،
 زمینه دروغ‌گویی نیروهای زیر دست را فراهم کنند.
 همچنین ارائه گزارش‌های نادرست از کمبودهای جامعه
 و تهیه آمارهای غیر واقعی از فعالیت‌های انجام شده، از
 دروغ‌های بزرگ محسوب می‌شوند و تأثیرات زیان‌آوری
 در جامعه بر جای می‌گذارند. یک مدیر و مسئول در نظام
 اسلامی، به گفتار چاپلوسان و سخن‌چینان در باره دیگر
 نیروها، توجه نمی‌کند و بدون تحقیق و تفحص کامل،
 گزارش‌ها را تایید یا رد نمی‌کند. پخش و انتشار شایعات
 و سخنان دروغین در جامعه، از دروغ‌ها و گناهان بزرگ
 است و هر چه این نوع دروغ‌ها از حیث موضوع، مهم
 تر و دایره انتشار آنها وسیع تر باشد، گناه آنها بزرگ تر
 است. شایعه دروغین تقلب در انتخابات دوره دهم ریاست
 جمهوری در سال ۱۳۸۸ ش. از طرف گروهی فتنه‌گر
 و ملتهب کردن فضای جامعه و ایجاد هرج و مرج و

بی نظمی و کشاندن مغرضان، جاهلان و نا اهلان به
خیابان‌ها و ایجاد آسیب‌های مادی و معنوی و ضربه
زدن به حیثیت نظام و انقلاب، گناهی نا بخشودنی
است که عاملان و مرتکبان این خیانت بزرگ باید در
پیشگاه عدل الهی، پاسخ گوی این عمل ننگین خویش
باشند و شاید به دلیل همین اهمیت و تاثیرات است که
رسول خاتم، صلی الله علیه و آله دروغ را در کنار شرک
به خداوند و نافرمانی پدر و مادر، از بزرگ‌ترین گناهان
کبیره شمرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در
این باره فرمود: «الا خبرکم باکبر الکبائر؟ الا شرک بالله
و عقوق الوالدین و قول الزورای الکذب؛^{۱۲} آیا شما را از
بزرگ‌ترین گناهان کبیره آگاه کنم؟
شرک به خداوند و نافرمانی پدر و مادر و دروغ.



پی نوشت

١. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: « قال عیسی بن مریم: من کثر کذبه ذهب بهاوۀ » (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، دارالاسوه للطباعه والنشر، ج ٧، ص ٤٥٥).
٢. قال امیر المومنین علیه السلام: « لا یجد عبد حقیقه الا یمان حتی یدع الکذب جذه و هزله » (همان).
٣. قال الصادق علیه السلام: « لیس لکذاب مَرّوه » (همان).
٤. قال امیر المومنین علیه السلام: « اعتیاد الکذب یورث الفقر » (همان).
٥. نحل، آیه ١٠٥.
٦. سفینه البحار، ج ٧، ص ٤٥٣
٧. « جعلت الخبائث کلها فی بیت واحد و جعل مفتاحها الکذب: محمد بن مکی العاملی (شهید اوّل)، الدرّۀ الباهره من الا صدا ف الطاهره موسسه طبع و نشر لآستانه الرضویه المقدسه، ص ٤٣ ».
٨. قال امام صادق علیه السلام: ان مما اعان الله علی الکذابين، النسيان (سفینه البحار، ج ٧، ص ٤٥٣).
٩. عن النبی صلی الله علیه و آله فی وصیه له قال: « ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم، ویل له، ویل له، ویل له (محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعۀ، دار احیا التراث العربی، ج ٨، ص ٥٧٧-٥٧٨) ».
١٠. عن ابی جعفر علیه السلام، قال: کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول لولده: « اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل، فان الرجل اذا کذب فی الصغیر، اجترأ علی الکبیر ... (سفینه البحار، ج ٧، ص ٤٥٢).
١١. « وی ان رجلا اتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله علمنی خلقا یجمع لی خیر الدنیا و الآخره، فقال: لا تکذب، فقال الرجل: فکنت علی حاله یرکبها الله فترکتها خوفا من ان یرا لنی سائل « عملت کذا و کذا »؟ فافتضح او اکذب فاکون قد خالفت رسول الله صلی الله علیه و آله فیما حملنی علیه » (همان، ص ٤٥٥).
١٢. قرنصی انصاری، کتاب المکاسب، منشورات دارالحکمه، ج ١، ص ٣٣٦.



نشانه‌های مدیران شایسته

عبدالرحیم ابادری

۶۰

انتخاب مدیران شایسته و کار آمد در هر نظامی، مورد توجه و اهتمام ویژه است؛ به خصوص در نظام جمهوری اسلامی ایران؛ چرا که سپردن مسئولیت‌های اجرایی و غیره به افراد فاقد صلاحیت‌های لازم و ضعیف، آسیب‌ها و آفت‌های بسیاری به وجود می‌آورد که گاهی تدارک و جبران آن امکان‌پذیر نیست. تجربه ۳۸ سال گذشته نشان می‌دهد که گزینش و حضور مدیران قوی در رده‌های مختلف مدیریتی موجب رشد و شکوفایی و کار آمدی در نظام مدیریتی، کشور شده است. و انتصاب‌های نادرست، پیامدهای ناگواری را به نظام مدیریتی تحمیل کرده است.

معیار و ملاک در مدیران لایق و کار آمد چیست و چه کسانی را به عنوان مدیران شایسته و کار آمد می‌توان معرفی و گزینش کرد؟ در این فرصت به ویژگی‌های مدیران شایسته و کار آمد به ترتیب زیر اشاره می‌شود:

۱. به حلال و حرام خدا و بایدها و نبایدهای قانونی و اخلاقی پای‌بند هستند.

۲. خود را در برابر مردم، واقعا خادم می‌دانند و این حس در وجودشان نهادینه شده است.

۳. در برابر رخدادهای صبور، حلیم و بردبار بوده، در عین

مسئله



حال، قاطع و انقلابی عمل می کنند.
۴. از ظرفیت ها و امکانات موجود، بهره برداری بهینه
می کنند و فرصت ها را از دست نمی دهند.
۵. همواره در برابر مسئولیتی که پذیرفتند، پاسخ گو
هستند و هرگز فرافکنی نمی کنند.
۶ در کنار اعتماد به نفس قوی، توکل به خدا دارند و از
عنايات سبحانی، غافل نیستند.





۷. دشمن را خوب می‌شناسند و هرگز به او اعتماد نمی‌کنند و در برابر تهدیدها و ترفندهای بیگانگان، موضع قاطع و مناسب و برنامه ریزی شده می‌گیرند.
۸. در گفتار و کردار، صداقت دارند و هرگز دچار تعارضی و فراموشی نمی‌شوند.
۹. خود را مانند سایر آدم‌ها می‌دانند و به همین سبب، اگر اشتباهی را مرتکب شدند، به گردن می‌گیرند و بعد عذر خواهی کرده، جبران می‌کنند.
۱۰. کاری را که از عهده شان خارج است و از دستشان بر نمی‌آید، به مردم وعده نمی‌دهند.
۱۱. هر مسئولیتی را که بر عهده می‌گیرند، سعی می‌کنند آن را به خوبی و با استحکام و با پشت کار لازم، انجام داده، سر وقت به انجام برسانند.
۱۲. از اختلاف و حاشیه سازی دوری می‌کنند و همواره ندای وحدت و صمیمیت سر می‌دهند.
۱۳. قانون گرا و قانون محور بوده، در زندگی فردی و اجتماعی، منظم و مرتب هستند و به وقت و حقوق دیگران احترام می‌گذارند.



۱۴. خلاقیت و توانایی بالایی دارند، و دیگران را به ناتوانی متهم نمی‌کنند.

۱۵. ثبات شخصیتی دارند و برای اثبات خود، به ریا کاری، چاپلوسی و عوام فریبی پناه نمی‌برند.

۱۶. در قاموس مدیران کار آمد، هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. از این رو، آنها حاضر نمی‌شوند حتی برای رسیدن به اهداف متعالی، دست به کارهای ضد ارزشی و خلاف شرع و اخلاق بزنند.

۱۷. چون معیار و ملاک مشخصی در حیطه مسئولیت دارند، قابل پیش بینی هستند؛ نه خود سر درگم می‌شوند و نه دیگران را سرگردان می‌کنند.

۱۸. هر جا زمینه کار و خدمت فراهم باشد، با آغوش باز از پیشنهادها استقبال می‌کنند و در هر موردی نیاز نبود، بدون حاشیه کنار می‌روند؛ یعنی شیفته خدمت هستند؛ نه تشنه قدرت

۱۹. چون حیوان درنده به تعبیر حضرت امیر علیه السلام مسئولیت را وسیله غنیمت و خوردن حقوق مردم و بیت المال تلقی نمی‌کنند و امانت دار خوبی هستند.

۲۰. در برابر خدمتی که می‌کنند، هیچ منتی بر مردم نمی‌گذارند و از آنان انتظاری ندارند و آنها را بزرگ و ولی نعمت خود می‌شمارند.

۲۱. برای کارها و تلاش‌های دیگران هم ارزش قائل می‌شوند؛ اگر چه از گروه، جناح و دسته خودشان نباشند.

۲۲. برای دورترین مردم، همانند نزدیکترین آنان، سهم مساوی در نظر می‌گیرند و اطرافیان و منسوبان را تافته جدا بافته نمی‌پندارند.

۲۳. امین اسرار مردم هستند و هرگز به زندگی خصوصی آنان وارد نمی‌شوند.

بریده‌ها

جواب ناسزا

حسرت بهشت

صبر خدا

همنشین بی‌آزار

آئینه‌ای در تابوت

دل به دست آر

گوهر قناعت

۶۴

■ جواب ناسزا

حکیمی را ناسزا گفتند؛ اما او هیچ جوابی نداد. گفتند: ای حکیم! از چه روی جوابی ندادی؟ گفت: از آن رو که در جنگی داخل نمی‌شوم که برنده آن بدتر از بازنده آن است.

■ حسرت بهشت

روزی هارون الرشید از ابن سماک موعظه‌ای در خواست کرد. ابن سماک گفت: ای هارون! بترس از این که وسعت بهشت به مقدار آسمان‌ها و زمین است؛ ولی به تو به اندازه جای پای هم نرسد.



■ صبر خدا

سهراب سپهری می‌نویسد:

خداگر پرده بردارد ز روی کار آدم

چه شادی‌ها خورد برهم،

چه بازی‌ها شود رسوا

یکی خند ز آبادی

یکی گرید ز بر بادی

یکی از جان کند شادی

یکی از دل کند غوغا

چه کاذب‌ها شود صادق،

چه صادق‌ها شود کاذب

چه عابدها شود فاسق،

چه فاسق‌ها شود عابد

چه زشتی‌ها شود رنگین

چه تلخی‌ها شود شیرین

چه بلاها رود پایین

عجب صبری خدا دارد

که پرده بر نمی‌دارد!

■ همنشین بی‌آزار

از بهلول پرسیدند: چرا این قدر به قبرستان می‌روی؟
گفت: در آن‌جا راحت ترم؛ چون با جمعی می‌نشینم
که به من اذیت و آزار نمی‌رسانند؛ حسادت نمی‌کنند؛
تهمت نمی‌زنند؛ طعنه و کنایه نمی‌زنند؛ خیانت نمی‌کنند؛
قضاوت نمی‌کنند؛ چاپلوسی هم نمی‌کنند و از همه بالاتر،
اگر از پیششان بروم، هرگز پشت سرم بدگویی و غیبت
نمی‌کنند.

۶۶

■ آیینی‌ای در تابوت

یک روز وقتی کارمندان به اداره رسیدند، متوجه شدند که
اطلاعیه‌ای در تابلو اعلانات گذاشتند که روی آن نوشته
شده بود: فردی که مانع پیشرفت شما در این اداره بود،
در گذشت و شما را در ساعت ۱۰ صبح، به مراسم تشییع
جنازه او دعوت می‌کنیم. همه از شنیدن این خبر، ناراحت
شدند کنجکاو شدند که بدانند این کدام همکارشان است
که موجب عدم پیشرفت آنها می‌شده!

ساعت ۱۰ صبح، تابوت را آورند. کارمندان یکی یکی نزدیک آن رفتند. وقتی چشمانشان به درون تابوت افتاد، متوجه شدند آینه‌ای درون آن است و هر کس تصویر خود را در آن می‌بیند.



■ دل به دست آر

عارفی را گفتند: فلان کس، بر روی آب راه می‌رود.
شیخ گفت: این که سهل است؛ وزغ هم این را بلد است.
گفتند: فلان کس در هوا می‌پرد. شیخ گفت: زغنی و
مگسی هم در هوا بپرد. بعد گفتند: شخصی در یک
لحظه از شهری به شهر می‌رود. شیخ گفت: شیطان هم
در یک نفس از مغرب به مشرق می‌رود. این گونه کارها،
قیمتی نیست؛ مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و
برخیزد و بجنبد و با خلق، داد و ستد کند و با خلق در
آمیزد و یک لحظه از خدا غافل نباشد.
خواجه عبدالله گوید: اگر در هوا پری، مگسی باشی و
اگر بر آب شوی، خسی باشی؛ دل به دست آر؛ تا کسی
باشی.

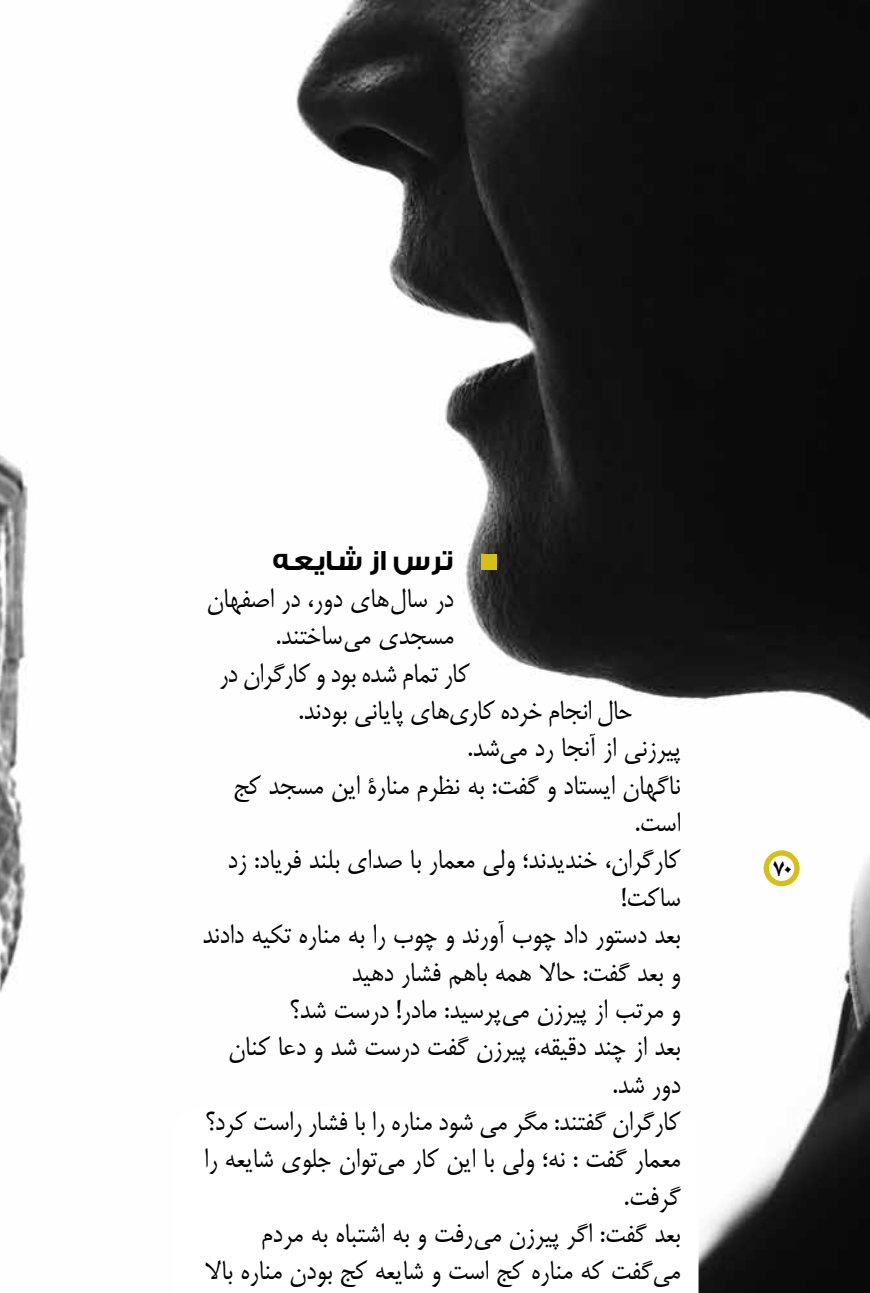
■ گوهر قناعت

عارفی به مسجدی رفت که دو رکعت نماز بخواند. در
آن مسجد، کودکان درس می‌خواندند و وقت نان خوردن
کودکان بود. دو کودک نزدیک او نشسته بودند
یکی پسر ثروتمندی بود و دیگری پسر فقیری
در زنبیل پسر ثروتمند، پاره‌ای حلوا بود و در زنبیل پسر
فقیر، نان خشک. پسر فقیر از او حلوا می‌خواست
آن کودک می‌گفت: اگر خواهی که پاره‌ای حلوا به تو
دهم، سگ من باش و چون سگان بانگ کن
آن بیچاره بانگ سگ کرد و پسر ثروتمند پاره‌ای حلوا به
او می‌داد. باز دیگر باره بانگ می‌کرد و پاره‌ای دیگر می
گرفت. و همچنین بانگ می‌کرد و حلوا می‌گرفت
آن عارف در آنان می‌نگریست و می‌گریست. کسی از او
پرسید: تو را چه رسیده است که گریان شده‌ای؟
عارف گفت: نگاه کنید که طمع کاری به مردم چه
رساند؟

اگر آن کودک به آن نان تهی قناعت می‌کرد و طمع از
حلوای او برمی داشت، سگ همچون خویشنی نمی‌شد.

آدم از بی بصری، بندگی آدم کرد
گوهری داشت، ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوار تر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد.





■ ترس از شایعه

در سال‌های دور، در اصفهان
مسجدی می‌ساختند.

کار تمام شده بود و کارگران در

حال انجام خرده کاری‌های پایانی بودند.

پیرزنی از آنجا رد می‌شد.

ناگهان ایستاد و گفت: به نظرم منارهٔ این مسجد کج
است.

کارگران، خندیدند؛ ولی معمار با صدای بلند فریاد: زد
ساکت!

بعد دستور داد چوب آورند و چوب را به مناره تکیه دادند
و بعد گفت: حالا همه باهم فشار دهید

و مرتب از پیرزن می‌پرسید: مادر! درست شد؟

بعد از چند دقیقه، پیرزن گفت درست شد و دعا کنان
دور شد.

کارگران گفتند: مگر می‌شود مناره را با فشار راست کرد؟
معمار گفت: نه؛ ولی با این کار می‌توان جلوی شایعه را
گرفت.

بعد گفت: اگر پیرزن می‌رفت و به اشتباه به مردم

می‌گفت که مناره کج است و شایعه کج بودن مناره بالا

می‌گرفت، دیگر هرگز نمی‌شد مناره را در نظر مردم
راست کرد؛.

ولی من با یک چوب و کمی فشار، مناره را برای همیشه
راست کردم!

از شایعه بترسید.



در تجارت و کسب و کار و حتی در زندگی‌تان، از شایعه
بترسید.
اگر به موقع وارد عمل شوید، به راحتی مناره زندگی‌تان
راست خواهد شد.

حکایت حکیمانه از یک حکیم

محمود اقدم



هر مدیری در هر سطح و مقامی، باید برای پیشبرد اهداف خود و وظایفی که به عهده دارد، برنامه ریزی کرده، سعی کند. وظایف و مسئولیت‌های خود را حساب شده و طبق مقررات، پیش ببرد. یک مدیر موفق، باید قسمتی از وقت خود را برای بررسی عملکرد خود و میزان موفقیت خود در کارهایش، اختصاص دهد و کارهایش را مورد باز بینی قرار داده، برای پیشرفت بیشتر، برنامه‌ریزی دقیق‌تری انجام دهد و در حد توان و امکان، کارها را زمان بندی کند.

علاوه بر این، یک مدیر موفق باید نسبت به مسائل و حوادثی که برای او پیش می‌آید، خوش بین باشد و اگر با اتفاقی به ظاهر ناخوشایند رو به رو شد،



بگویند شاید خیری در این باشد که من از آن آگاهی ندارم و در این صورت است که او سعی می‌کند انسانی صبور و حلیم و بردبار باشد.

روزی لقمان حکیم به فرزندش گفت: فرزندم! هر کار و اتفاقی که برای تو پیش آید، چه از آن خشنود شوی و

چه آن را دوست نداشتی، آن را به فال نیک بگیر و آن را برای خود نیک بدان. فرزندش گفت: چطور چیزی را که دوست ندارم، برای خودم نیک بدانم و آن را هم به فال نیک بگیرم؟

لقمان گفت: فرزندم! خداوند، پیامبری را مبعوث کرده، بیا پیش او برویم؛ تا آن را بیان کند؛ زیرا توضیح آن، پیش اوست.

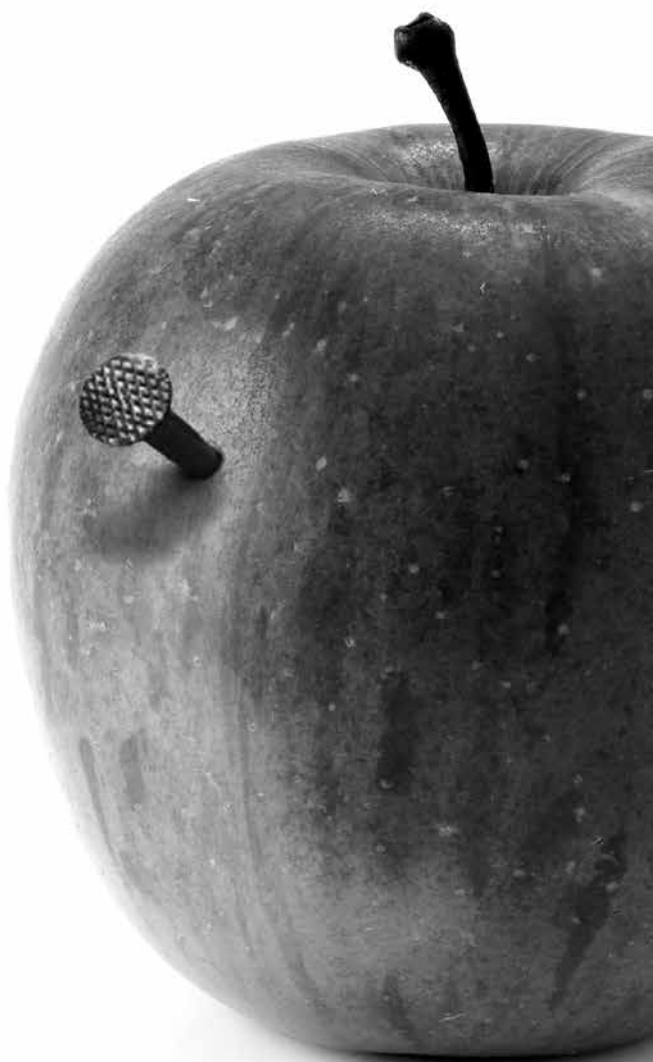
لقمان و فرزندش هر یک سوار بر الاغی شدند و به اندازه نیاز، توشه با خود برداشتند و از شهر خارج شدند. آنان چند شبانه روز راه رفتند؛ تا به غاری رسیدند؛ پس وارد آن غار شدند و راه رفتند؛ تا این که از غار بیرون آمدند؛ در حالی که روز بالا آمده بود و هوا به شدت گرم شده بود و زاد و آب و غذای آنان هم تمام شده بود و مرکب‌های آن دو خسته و کند و بی‌حال گردیده بودند. لقمان و فرزندش از مرکب‌ها پیاده شدند و آنها را جلو انداختند و به راه ادامه دادند.

همان طور که در حال حرکت بودند، لقمان از دور یک سیاهی و دودی دید و پیش خود گفت سیاهی، درخت و دود هم نشان آبادی و وجود مردم است.

در این هنگام که به حرکت ادامه می‌دادند، پای فرزندش روی استخوانی قرار گرفت، استخوان در پای او فرو رفت؛ به طوری که از بالای پایش بیرون آمد. فرزند بیهوش شد و روی زمین افتاد. لقمان فوری به سوی او دوید و او را به سینه چسبانید و استخوان پای او را بیرون کشید و با پارچه‌ای پای او را بست و بعد به صورت فرزندش نگاه کرد، و گریه‌اش گرفت و اشکش سرازیر شد در این هنگام، قطره‌ای از اشک چشمش به صورت فرزندش افتاد و به هوش آمد.

رو به پدر کرد و گفت: ای پدر! تو می‌گویی که این پیش آمد برای من خیر بود؛ اگر چنین است، چرا گریه می‌کنی؟

بعد گفت: چگونه می‌شود خیر باشد؛ در صورتی که تو بر اثر این حادثه، برای من در حال گریه و زاری هستی



و آب و غذای ما هم تمام شده است و در این بیابان، بی یار و یاور مانده‌ایم و نمی‌دانیم چه کنیم. اگر تو با من این‌جا بمانی، هر دو خواهیم مرد و اگر تو مرا این‌جا رها کنی و بروی، تا وقتی که تو زنده هستی، حزن و اندوه را با خود همراه خواهی داشت؛ پس چگونه باور کنم که این پیش آمد، خیر و نیک و به صلاح ما بوده است؟

لقمان حکیم گفت: فرزندم! گریه من برای این است که من پدر هستم و این گریه از رقت قلب پدری است که اشک را جاری ساخته است. من تو را به قدری دوست دارم که حاضرم همه هستی خود را فدای تو کنم؛ تا تو زنده و سالم بمانی و اما این‌که گفتی: چگونه این پیش آمد برای من خیر است؛ شاید مشکلی که می‌خواست برای تو پیش آید و اتفاق نیفتاد، بزرگ‌تر و سخت‌تر و شدیدتر از این مشکلی بود که اکنون برای تو اتفاق افتاد و این مشکلی که برای تو پیش آمد، خیلی آسان‌تر از آن مشکلی بود که از تو دور شد.

در همین حال که آنان با هم گفت‌گو می‌کردند، لقمان به جلو نگاه کرد و آن سیاهی و دود را ندید و پیش خودش گفت: چیزی جلوی خود نمی‌بینم در صورتی که قبلاً آن را دیدم در همین اندیشه بود که شخصی سفید پوش را دید که با اسبی زیبا به سوی او می‌آید. او به لقمان نزدیک شد سپس از چشم او پنهان شد و بعد صدایی شنید که به او گفت: تو لقمان هستی؟
لقمان گفت: بله.

او گفت: تو حکیم هستی؟
لقمان گفت: این‌طور گفته می‌شود و پرودگارم مرا چنین توصیف کرده است.

او گفت: این فرزند نادان تو چه می‌گوید؟
لقمان گفت: ای بنده خدا! تو کیستی که من سخن

تو را می‌شنوم؛ ولی صورت تو را نمی‌بینم؟ او گفت: من جبرئیل هستم؛ مرا جز فرشتهٔ مقرب یا پیامبر مرسل، نمی‌بیند و اگر غیر از این بود، تو مرا می‌دیدی؛ فرزند تو چه گفت؟

در این هنگام، لقمان پیش خودش گفت: اگر تو جبرئیل هستی، پس تو نسبت به او از من آگاه‌تری. جبرئیل گفت: پروردگار من، به من فرمان داده بود که این شهر و آن‌چه کنار آن و همهٔ کسانی را که در آن هستند، نابود کنم و بعد به من خبر رسید که شما هم قصد ورود به آن شهر را دارید؛ پس از خدا خواستم که هر طور که می‌خواهد، از ورود شما به این شهر جلوگیری کند و خداوند به واسطهٔ آن مشکلی که برای فرزند تو رخ داد، مانع ورود شما به آن شهر شد و اگر آن مشکل پیش نمی‌آمد، شما دو نفر نیز با آن کسانی که نابود شدند، نابود می‌شدید.

سپس جبرئیل دستش را به پای فرزند او کشید و او به پا خاست و بعد هم دستی بر ظرف آب و غذای آنها کشید و آنها پر از غذا و آب شدند. سپس آن دو و الاغ‌هایشان را بالا برد؛ همان‌گونه که پرنده بالا می‌رود، و بعد آنها را در خانه‌ای که از آن بیرون رفته بودند، قرار داد.^۱ بنابراین، باید مشکلات را با برد باری تحمل کنیم و با انتخاب راه صحیح و خوش بینی، کارها را با علاقه و با سرعت، به پیش ببریم.

پی‌نوشت

۱. حکیم لقمان ص ۱۵۱؛ ابن ابی الدنيا، الرضا عن الله، ص ۵۵ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۱۴.

براده‌ها

سید حسن حسینی

۷۸

۱. انتقاد از دیگران خوب است؛ به شرطی که ما شکممان را از این راه سیر نکنیم. در غیر این صورت، دعای شب و روزمان این می‌شود: خداوندا! دیگران بلغزند تا ما گرسنه نمانیم.
۲. انسان علم زده، انسانی است که با تشریع یک قوطی کنسرو، به گمان می‌افتد که به راز همهٔ اقیانوس‌ها پی برده است.
۳. آن که برای خدا می‌جنگد، برای شیطان صلح نمی‌کند.
۴. کاش می‌توانستیم برای دل‌های تاریک، از آفتاب انشعاب می‌گرفتیم.
۵. زانوان یک مومن واقعی، فقط در برابر خدا طعم خاک را می‌چشد.
۶. وجدان، بعد از بازنشستگی، حقوق بگیر شیطان می‌شود.
۷. کسی که برای زیبایی زنی با وی ازدواج می‌کند، مثل کسی است که به خاطر طرح روی جلد، کتابی را می‌خرد.
۸. هر گاه در زمینه‌ای اطلاعات شخص بیشتر از اعتقادات او باشد، ریا سر بلند می‌کند.
۹. حسود، کرمی است که سرانجام زیر پای خودش له می‌شود.

۱۰. من بر آنم که قافیه «مرد» با «درد»،
اتفاقی نیست.

۱۱. تملق، رشوه معنوی است و
رشوه، تملق مادی.

۱۲. من معمولا با دیدن میمون،
به یاد داروین نمی‌افتم؛ به یاد
طرفداران او می‌افتم.^۱



با سلام و درود

از آنجا که پیشرفت محتوایی و شکلی هر نشریه، وابسته به اظهارنظرها و پیشنهادهای مخاطبین آن است، انتظار داریم که شما ضمن اعلام وصول نشریه آئینه رشد، دیدگاههای خود را نیز ارسال کنید؛ تا مورد استفاده قرار گیرند.

پیشاپیش از همکاری شما سپاسگزاریم.

دفتر نشریه آئینه رشد

FMAROOOF.ir
SPRING 2017

for Officials

پیشنهادهای و انتقادات خود را نیز می‌توانید به آدرس ذیل بفرستید.
منتظر آثار قلمی شما هستیم.

info@fmarooof.ir

شماره تماس با پژوهشکده
۰۲۵ ۳۷۷۳۳۹۳۳